

برای انقلاب کردن به حزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزبی انقلابی که بر اساس تیوری انقلابی مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم (مائوئیسم) و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - (مائوئیستی) پایه‌گذاری شده باشد، نمی‌توان طبقه کارگر و توده‌های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سکه‌های زنجیری اش رهبری کرد  
مائوتسه دون

# سعد حاوید



## ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

شماره ۲۹. دوره چهارم ماه سنبله ۱۴۰۴

### نشست شانگهای؛

### تشدید تضاد امپریالیستی و سرآغاز چندقطبی شدن جهان

امپریالیسم سرمایه‌داری انحصاری است و انحصار اساس اقتصادی امپریالیسم می‌باشد. انحصار در کنار رقابت به منازعات و خشونت‌های عظیم دامن می‌زنند. به گفته لنین اتصال دو «اصل» متضاد یعنی رقابت و انحصار است که ورشکستگی امپریالیسم و انقلابات سوسیالیستی را تدارک می‌بینند!



امپریالیسم سیستم انگلی و پوسیده است که حیاتش به استثمار انسان‌ها و کنترل زندگی آن‌ها وابسته است. اما سلطه امپریالیسم با موانع زیادی رو به رو است. یکی از این موانع، مبارزات انقلابی توده‌ها و ملیت‌های تحت‌ستم است. مانع دیگر، تضاد منافع امپریالیست‌ها رقیب بر سر سلطه و انباشت سرمایه می‌باشد؛ زیرا این سلطه و انباشت همیشه مطابق موازین و بر طبق توافقات تعریف شده میان امپریالیست‌ها پیش می‌رود. امپریالیست‌ها برای استثمار کارگران و توده‌ها و استعمار و به انقیاد درآوردن ملل تحت‌ستم از تجاوز، سرکوب، وضع تحریم‌ها و تغییر مهره‌ها استفاده می‌کنند. امپریالیسم اقتصاد جهان را با تکیه بر سیستم انحصارات، سرمایه مالی، بانکهای فراملی کنترل و ملیت‌ها را غارت می‌کنند. اما همین امر سطوح مختلف از تضاد میان طبقه کارگر و بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری-امپریالیستی، تضاد میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی و تضاد میان ملیت‌های تحت ستم و امپریالیسم را تشدید می‌نماید. از همین روست که گفته میشود. امپریالیسم یعنی جنگ: جنگ برای سرکوب توده‌های تحت ستم و جنگ میان بلوک‌های امپریالیستی بر سر غارت و تقسیم جهان. ....



یاد رفیق ضیاء، بنیانگذار حزب ما و از پایه‌گذاران خط مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی در افغانستان را گرامی می‌داریم و نقش تیوریک و عملی او را در تثبیت جنبش نوین کمونیستی با افتخار ارج می‌نهم!



### تغییرات اقلیمی- فقر و درماندگی طالبان

قتل‌عام خاموش و بلایای که سرمایه‌داری به جان مردم افغانستان و جهان انداخته‌اند

### تشدید اختلافات داخلی و شوک ناشی از قطع کمک‌های خارجی



### سقوط رژیم بشار اسد و قدرت‌گیری بینادگرایان اسلامی در سوریه



### پیروزی دوباره ترامپ: بیم و امیدهای ارتجاع و طالبان

### تجاوز به ایران؛ چهرهٔ عربیان امپریالیسم و صهیونیسم در غرب آسیا

... اما قانون رشد، ناموزون در نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی سبب می‌شود، که هیچ تقسیم میان قدرتهای امپریالیستی و مناسبات میان آن‌ها پایدار نباشد و درگیری‌های تازه میان قدرت‌های امپریالیستی حاکم و قدرت‌های نوظهور بروز کند.

جنگ جهانی اول در اوایل قرن بیستم عمدتاً به این دلیل شروع شد که کشورهای امپریالیستی سابق مانند بریتانیا، فرانسه و تا حدی روسیه که بخش‌های بزرگ کره زمین را میان خود تقسیم کرده بودند، حاضر نبودند بدون جنگ جهان را با قدرت‌های نوظهور امپریالیستی مانند آلمان، جاپان و ایالات متحده آمریکا شریک سازند. هرچند جنگ جهانی اول ضربه‌ای کاری بر این تقسیم‌بندی جهان به مناطق نفوذ میان امپریالیست‌ها وارد کرد، اما در حقیقت این جنگ جهانی دوم بود که سرنوشت سلطه و آقای جهانی را رقم زد. گویا آنچه در جنگ اول نیمه‌تمام مانده بود، جنگ جهانی دوم به پایان رساند. در نتیجه، امپریالیسم آمریکا به سردمدار بلوک غرب امپریالیستی مبدل شد و استعمار نوینی را به کار بست که از استعمار کلاسیک، به ویژه نوع انگلیسی آن متفاوت بود. آمریکا برای تحکیم سلطه جهانی خویش از نهادهای مالی چون صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و پیمان‌های نظامی ناتو و دهه‌ها پیمان سیاسی-نظامی دیگر بهره گرفت.

تجاوزگری، جنگ و استثمار را کاهش نداد، بلکه شدت آن را بیشتر ساخت. آمریکا در این دوره تجاوزات متعدد و مکرری بر کشورهای مختلف انجام داد: تجاوز به صربستان، افغانستان و عراق ...

پس از فروپاشی شوروی، آمریکا برای بیش از سه دهه بزرگترین ابرقدرت اقتصادی- نظامی جهان باقی ماند. نظم نوینی که آمریکا بر جهان تحمیل کرد، با ابزارهای اقتصادی مانند، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و وال استریت و با پیمان‌ها و پایگاه‌های نظامی در سراسر جهان و با سلطه ایدئولوژیک لیبرالیسم و رسانه‌های امپریالیستی استوار بود. اما امروز این سلطه و نظم نوین آمریکایی به شدت زیر سوال رفته است. صعود سریع چین، بازگشت روسیه، و شکل‌گیری ائتلاف‌هایی چون سازمان همکاری شانگهای و بریکس، نشانه ورود جهان به دوره‌ای جدید از رقابت‌ها و درگیری‌های امپریالیستی است.

به هر روی، منطق رشد ناموزن در نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی بار دیگر زمینه قدرت‌گیری قدرت‌های امپریالیستی جدید را فراهم ساخت. در اوایل قرن بیست‌ویکم کشورهای جدید به سرعت به جلو خیزش برداشتند که مهم‌ترین آن چین بود. چین پس از مرگ مائو با کنار گذاشتن برنامه سوسیالیستی، لغو کمون‌های خلق در روستا و برگردان اقتصاد به محور خانوار، به سمت سرمایه‌داری سوق داده شد. دروازه‌های کشور به روی سرمایه امپریالیستی باز



شد و طبقه کارگر چین در معرض استثمار شدید سرمایه خارجی قرار گرفت. این سیاست دستاوردهای انقلاب و رهایی از بند استثمار و استعمار را نابود کرد و اما در مقابل زمینه جذب سرمایه و تکنالوژی خارجی را فراهم ساخت و چین را ابتدا به سمت سرمایه داری و سپس به قدرت بزرگ جهانی بدل نمود. اکنون چین دومین قدرت بزرگ امپریالیستی جهان است.

### چین امپریالیستی و سرآغاز «نظم چندقطبی جهانی»

بی‌ثباتی عظیمی نظام سرمایه‌داری را فراگرفته است. یکی از مهمترین عوامل این بی‌ثباتی و تحولات تازه جهان، بر هم خورد موازنه قدرت میان قدرت‌های امپریالیستی پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تضعیف نظم نوین جهانی تحت رهبری آمریکا است. امپریالیسم آمریکا دیگر یگانه قدرت امپریالیستی جهان نیست. هرچند شی‌جین‌پینگ و ولادیمیر پوتین بارها از نظم نوین چندقطبی سخن گفته بودند، اما نشست شانگهای در واقع اعلام رسمی نظم نوین چندقطبی از سوی رهبران چین و روسیه بود. آنچه این بار نشست شانگهای را متمایز می‌کند، حرف رهبران روسیه و چین

امپریالیسم آمریکا در راس بلوکی از کشورهای امپریالیستی قرار داشت که در آن کشورهای امپریالیستی اروپای غربی، جاپان و کانادا نقش فرعی و درجه دوم و اما در عین حال متحد آمریکا را بازی می‌کرد. بلمقابل، بلوک شرق به محوریت اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت که پیمان نظامی ورشو را رهبری می‌کرد. خصوصیات مهم این دوران که به «جنگ سرد» معروف است، بیشتر در جنگ‌های نیابتی، تجاوزات امپریالیستی و اشغال سرزمین‌شان، سرکوب جنبش‌های ملی و انقلابی و رقابت هولناک تسلیحاتی خلاصه می‌شود. سوسیال امپریالیسم شوروی در رقابت شدید برای حفظ سلطه بر بخش‌هایی از جهان، و به دلیل عدم توازن اقتصادی، هزینه‌های سنگین نظامی و رقابت‌های دیوانه‌وار سرانجام فروپاشید. به دنبال آن، جهان وارد مرحله دیگر از نظم جهانی شد: نظم نوین جهانی آمریکایی

این «نظم نوین» با سقوط شوروی و پایان جنگ سرد آغاز شد. آمریکا که گویا پیروز این جنگ بود، کوشید جهان را مطابق الگوی آمریکایی و به اصطلاح «نظم نوین جهانی» اداره کند. نظم دو قطبی شرق و غرب جای خود را به نظم تک قطبی تحت سلطه آمریکا داد. اما این نظم نه تنها شدت

نیبود، بلکه اقدامات و برنامه‌های عملی آن‌ها و نمایش قدرت در رژه نظامی شانگهای بود.

در دهه هشتاد و نود میلادی، چین در چارچوب پروژه «نظم نوین جهانی» و روند جهانی‌سازی وارد مدار سرمایه‌داری غرب به رهبری آمریکا شد و با سرعت چشمگیر رشد کرد. سرمایه‌داری - امپریالیستی، به دلیل ضرورت به انباشت سرمایه و غارت منابعی و نیروی کار عظیم این کشور، زمینه انتقال فناوری و توسعه سرمایه‌دارانه چین را فراهم آورد. امروز چین به یک رقیبی نیرومند بدل شده که سلطه جهانی امپریالیسم غرب و به خصوص آمریکا را در منطقه پاسفیک و در سطح جهان تهدید میکند.

امپریالیسم چین در نشست شانگهای نشان داد که نه تنها به محور اصلی برای کشورهای عضو این سازمان بدل شده، بلکه توانایی جذب کشورهای را نیز دارند که به هر دلیل از محور غرب و آمریکا فاصله می‌گیرند. چین می‌کوشد اتحاد میان کشورهای عضو را محکم کند و اختلافات میان اعضا به ویژه اختلاف خود به هند را کاهش دهد. این تلاش زمان معنی دار است که امپریالیسم آمریکا با وضع تعرفه‌های سنگین، متحدان سابق‌اش به ویژه هند را آزوده کرده است. در ضمن چین تلاش می‌کند وابستگی کشورهای عضو را به دالر کم کند و سیستم مالی و بانکی با محوریت یوان و بانک توسعه شانگهای را تقویت نماید. گفته می‌شود این امر تلاش است برای تقویت همکاری میان کشورهای عضو به منظور مقابله با سلطه آمریکا در جنوب شرق آسیا و آسیایانه و در کل «جنوب جهانی». امپریالیسم چین تلاش میکند با استفاده از سازمان همکاری شانگهای و اعضای بریکس خود را از محاصره نظامی آمریکا در اقیانوس آرام برهاند. گسترش طرح «یک کمربند - یک راه» یک دیگر از تلاش‌های چین برای رهایی از محاصره دریایی توسط آمریکا است.

امپریالیسم چین با بهره‌گیری از بی‌ثباتی و بحران در اروپا و خاورمیانه و نیز بحران در روابط میان امپریالیسم آمریکا و متحدان سابق‌اش - در اثر جنگ اوکراین و وضع تعرفه‌های گمرکی - بیشترین استفاده را می‌برد. چین در چند دهه گذشته با تقویت صنایع داخلی، گسترش دامنه اقتصادی و مالی در سطح بین‌المللی و تقویت توانایی‌های نظامی خود به گونه پیش می‌رفت که حساسیت جدی برای امپریالیسم آمریکا ایجاد نکند. اما نشست شانگهای نشان داد که چین به دلیل رشد عظیم در عرصه‌های نظامی و اقتصادی و همچنان شکست نسبی انحصار فناوری غرب، از یک طرف و تشدید بحران اقتصادی و تضعیف هژمونی آمریکا از طرف دیگر، امروز فرصت مانور گسترده‌تری به دست آورده است.

اما با این همه «تایوان» جدی‌ترین کانون منازعه میان امپریالیسم چین و آمریکا است. چین، تایوان را بخش از خاک ملی و نماد وحدت تاریخی کشور میدانند. در حالیکه تایوان برای آمریکا، هم یک پایگاه استراتژیک و هم مرکز حیاتی تولید نیمه‌رساناها و صنایع پیشرفته در اقیانوس آرام و نزدیک با چین است. امپریالیسم آمریکا علاوه بر تجهیز تایوان و ایجاد پیمان‌های نظامی متعدد و استقرار زیردریایی‌های هسته‌ای، سیستم‌های موشکی به محاصره و مقابله با چین امپریالیستی ادامه می‌دهد.

## خطر جنگ امپریالیستی و یا امکان انقلابات پرولتری

رقابت آمریکا و چین بر سر تایوان نمونه بارز همان چیزی است که لنین آن را «جنگ میان دولت‌های امپریالیستی بر سر تقسیم مجدد جهان» نامید، رقابت برای سلطه بر منابع، بازارها و موقعیت ژئوپلیتیک جهان. تشدید این تضاد، می‌تواند به یک جنگ بزرگ امپریالیستی منجر شود. صفندی‌ها میان قدرت‌های بزرگ جهان، جنگ اوکراین و خاورمیانه و بحران تایوان و رقابت تسلیحاتی میان آن‌ها، می‌تواند جرقه یک جنگ بزرگ جهانی را زده و سبب نابودی حیات بشر شود.

بر اساس برآورد «مؤسسه تحقیقاتی صلح بین‌المللی استکهلم» هزینه نظامی

جهان در سال ۲۰۲۴ به ۲٫۸ تریلیون دالر رسیده که نسبت به سال ۲۰۲۳ رشدی ۹٫۴ درصدی را نشان می‌دهد. این بزرگترین رقم افزایش سالانه در ده سال گذشته است. در طول این ده سال گذشته به صورت متوالی هزینه‌های نظامی جهان افزایش یافته است. ایالات متحده آمریکا در همین دوره ۱۹ درصد افزایش هزینه نظامی داشته است که در سال ۲۰۲۴ هزینه آن ۹۹۷ میلیارد دالر بوده است. اکنون بودجه نظامی آمریکا سه برابر بودجه نظامی چین است. با این حال چین با رشد ۶۰ درصدی در هزینه نظامی سالانه‌اش، سه برابر بیشتر از آمریکا رشد دارد.<sup>۲</sup> این روند دیوانه وار افزایش بودجه نظامی دو قدرت امپریالیستی، خطر جنگ‌های ویرانگر و تهدید نابودی نسل بشر را بیش از پیش تشدید میکند.

صفندی‌ها میان بلوک‌های امپریالیستی و افزایش هزینه نظامی نشان می‌دهد که تشدید رقابت، چه به صورت جنگ سرد و چه به صورت جنگ واقعی، پیامدهای ویرانگر عظیم برای توده‌های مردم جهان دارد. افزایش هزینه‌های نظامی به معنی کاهش خدمات اجتماعی و افزایش فقر و بیکاری است، زیرا طبقات حاکمه جبران هزینه جنگ را بر دوش کارگران و توده‌ها می‌گذارند. رقابت تسلیحاتی منابع عظیم طبیعی را غارت نموده صرف مسابقه تسلیحاتی می‌کنند. و از همه مهمتر اینکه قربانیان اصلی جنگ و نزاعی امپریالیستی توده‌های مردم اند که گوشت دمی توپ می‌گردند. اما روی دیگر سکه این است که این بحران‌ها فرصت‌هایی جدید برای جنبش‌های انقلابی و کمونیستی جهان به همراه خواهد داشت. البته این امر مشروط به سازمانی‌دهی، اتحاد و آمادگی تیوریک و پراتیک کمونیست‌ها است.

## نتیجه‌گیری

کشورهای امپریالیستی جهان به خصوص امپریالیسم آمریکا به عنوان سردمدار جهان برای بیش از سه دهه، اکنون بیشتر از گذشته دچار بحران و تزلزل شده است. این امر فرصت برای خیزش برداشتن رقبای به خصوص چین مساعد کرده تا هژمونی و سلطه جهانی آمریکا را به چالش بکشد. اما حرکت از تک قطبی به سمت چندقطبی نه به معنی تضعیف امپریالیسم است و نه هم کاهش استثمار و ستم. بلکه این وضعیت به معنی ورود قدرت‌های تازه مانند چین به میدان غارت، سلطه و رقابت امپریالیستی است. امر که می‌تواند مسبب جنگ‌ها و ویرانی‌های بزرگ مانند آنچه در قرن بیستم اتفاق افتاد، شود و حتی بدتر از آن پایان حیات بشر و یا فاجعه دیگر را رقم زند.

تشدید بحران امپریالیستی به خیزش حرکت‌های انقلابی و مقاومت توده‌ها دامن زده است. مقاومت مردم فلسطین و اعصاب‌های کارگری در فرانسه و امریکایی لاتین نمونه‌های برجسته پیشروی توده‌ها در سراسر جهان‌اند. این مبارزات باید هرچه گسترده‌تر و عمیق‌تر شود و هرگونه امید واهی به اصلاح و رفورم سرمایه‌داری کنار گذاشته شود؛ زیرا راه رهایی تنها در تقویت و گسترش جنبش‌ها و احزاب انقلابی و کمونیستی است. این جنبش‌ها نه چشم امید به الطاف امپریالیستی دارند، بلکه زیر پرچم حزب پیشاهنگ پرولتری برای انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی و سرنگونی نظام طبقاتی سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند. حرف لنین را به یاد داشته باشیم که گفت: امپریالیسم، پوسیده‌ترین مرحله سرمایه‌داری است و تنها با انقلاب پرولتری می‌توان آن را در هم شکست.<sup>۳</sup>

۱. گروه شانگهای، اقتصاد سیاسی بیاموزیم، فصل اول، ص. ۲۰۳.

۲. دانیکا راشل، «اوج‌گیری سرسام‌آوری هزینه‌های نظامی جهان» سیاست نقد اقتصاد سیاسی، ۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۴.

۳. لنین، ولادیمیر ایلیچ. امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری، ۱۹۱۶، فصل پایانی.

# تئوکراسی طالبان؛

## سلطه ارتجاع سیاه و سیرقهقرایی جامعه افغانستان

بیمانند علیه زنان است، بلکه نوعی فلج‌سازی کلیت جامعه نیز است؛ چرا که نیمی از قوای فکری، فرهنگی و اقتصادی کشور عملاً خاموش شده است. از سوی دیگر، حذف سیستماتیک زنان از ساحت عمومی جامعه، عملاً جامعه را به سمت قهقرایی وحشتناک سوق داده است و انواع و اقسام امراض روانی و جسمی بر جامعه به خصوص زنان تحمیل کرده است. انزوا و تحقیر زنان ابزار برای در بندکشیدن کل جامعه و تحکیم اقتدار مردسالاری، محافظه‌کاری و استبدادی است.

امارت طالبان تنها به حذف زنان بسنده نکرده است، بلکه اشکال مختلف از ستم و تبعیض و نابرابری را در جامعه به اجرا در آورده است. شوونیسم ملیتی که در آن قدرت سیاسی، امنیتی و فرهنگی در انحصار یک ملیت قرار گرفته و سایر ملیت‌ها - از جمله هزاره‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها - از مشارکت سیاسی و اقتصادی محروم گردیده و به شدت سرکوب می‌شوند. و شوونیسم دینی، که در آن تنها تفسیر خاصی از دین مشروعیت دارد و دیگر مذاهب - مانند شیعیان، اسماعیلی‌ها و سلفی‌ها - تحت فشار، تبعیض یا سرکوب قرار می‌گیرند.

طالبان آن‌گونه که در شعار واثمود می‌کنند، نیرویی «مستقل» یا «ضد قدرت‌های جهانی» نیستند، بلکه با اشکال مختلف در ساختار نظام امپریالیستی - سرمایه‌داری جهانی وابستگی دارد و توسط نهادهای امپریالیستی کنترل می‌شود. قدرت‌گیری دوباره آنان بدون حمایت کشورهای امپریالیستی مانند چین و روسیه و و همینطور ایران، پاکستان، قطر، برخی دولت‌های عربی و دیگر کشورهای مرتجع منطقه هرگز ممکن نبود. قدرت‌گیری طالبان، نه حاصل یک حرکت و مبارزه مردمی، بلکه نتیجه تحولات است که به عروج و قدرت‌گیری بنیادگرایی در منطقه منجر شده است. گسترش فقر و خانه‌خوابی توده‌ها و ضعف نیروهای مترقی و کمونیستی و همینطور تعمق و تشدید تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی از مهمترین عوامل عروج و قدرت‌گیری نیروهای بنیادگرایی اسلامی در منطقه گردیده است.

حاکمیت گروهی که با حذف سیستماتیک زنان، سرکوب ملیت‌ها و توده‌های مردم، سرکوب آزاداندیشی، تحقیر مذاهب غیرحنفی، تولید فقر و تعمیق فلاکت و گرسنگی در افغانستان و افزایش وابستگی به کمک‌های خارجی عمل می‌کند، هرگز نمی‌تواند پایدار بماند. هر فرد آگاه، مبارز و کمونیست امروز به روشنی درمی‌یابد که جامعه قادر نیست برای همیشه در این ورطه تاریکی باقی بماند. اگرچه سکوت ناشی از ترس و فقر اکنون بر افغانستان سایه افکنده، این وضعیت مطلقاً همیشگی نخواهد بود. دور نخواهد بود روزی که توده‌های که از تحقیر، گرسنگی و تاریکی ناشی از سلطه طالبان به‌ستوه آمده‌اند، بساط رژیم قرون‌وسطایی این گروه را برای همیشه برخواهند چید.

نظام طالبان صرفاً یک حکومت مذهبی نیست؛ بلکه یک حکومت عمیقاً ارتجاعی است که اشکال مختلف از ستم و نابرابری را در جامعه به صورت سیستماتیک بازتولید می‌کند. این حکومت با تحمل ستم ملیتی، جنسیتی و مذهبی، در صدد مهار و مطیع کردن مردم افغانستان است. شریعت و نظم امارتی ابزاری برای سلطه سیاه این گروه، عقب‌ماندگی و کشیدن جامعه به سمت تجر و قهقرا است.

ساختار حکومتی طالبان، در ضدیت با اراده و منافع عمومی توده‌های مردم قرار دارد، این حکومت با اساس تفسیر افراطی از شریعت اسلامی استوار است، امر که سبب شده تمامی نهادهای اجتماعی، آموزشی، حقوقی و فرهنگی در خدمت حفظ اطاعت و نفی اندیشه‌های آزاد و مترقی و پرورش افراطیت قرار گیرد. از اینرو دین یک از ابزارهای طالبان برای حفظ سلطه و به بندکشیدن توده‌ها و اندیشه‌های آن‌هاست.

با سقوط دولت دست‌نشانده آمریکایی در افغانستان و استقرار دوباره طالبان، ساختار نیم‌بند سیاسی و پایه‌های اقتصادی ورشکسته کشور، بیشتر از گذشته دچار شکست گردید. انزوا و قطع کمک‌های مالی خارجی و بی‌کفایتی طالبان عملاً اقتصاد افغانستان را به مرز فروپاشی کامل سوق داده است. اما آنچه این وضعیت را وخیم‌تر کرده، سیاست‌های ضدانسانی و محدودکننده، طالبان علیه زنان و ملیت‌ها هستند که کمترین دغدغه نسبت به زندگی و حیات توده‌ها به خصوص زنان ندارد. اخراج زنان از ادارات، ممنوعیت کار و تحصیل، ایجاد فضای ترس و وحشت، عملاً زمینه‌هایی تولید و سرمایه‌گذاری را فلج کرده‌اند. اکنون در کشور میلیون‌ها نفر بی‌کاراند و خانواده‌ها از تأمین ابتدایی‌ترین نیازهایشان عاجزند، و گدایی به تصویر غالب سرک‌ها و کوچه‌ها تبدیل شده است. اخراج مهاجرین از کشورهای ایران و پاکستان در روزهای اخیر به فقر و افزایش قیمت مواد اولیه و به خصوص کرایه خانه‌ها در شهرها به شدت افزوده است. اسارت و بردگی، فقر و گرسنگی مردم افغانستان به خصوص زنان پیامده سلطه و حاکمیت یک گروه به شدت ضدزن و ضدعلم و ضدبشری است. هرچند اکنون فقر و گرسنگی و درگیری برای بقا فرصت برای اعتراض و شورش را از مردم افغانستان گرفته است. اما همانطور که گفته اند هر جا که ستم است مبارزه و مقاومت نیز سربلند خواهد کرد. برای مردم افغانستان قطعاً این شرایط قابل تحمل نیست و نمی‌تواند قابل تحمل باشد. خلق افغانستان برای دوام و بقا و ادامه حیات انسانی‌شان راه جز مبارزه و ایستادگی در مقابل حاکمیت تئوکراتیک طالبان ندارد و این گروه نیز راه جز مبارزه و مقاومت برای مردم نگذاشته است.

زن‌ستیزی و شوونیسم جنسی یکی از ستون‌های اصلی امارت طالبان است. شوونیسم جنسی، که زن را نه به عنوان انسان مستقل، بلکه به عنوان ملک مرد می‌بیند و تمامی حقوق اجتماعی‌اش را سلب کرده است. زنان از حضور در مکاتب، دانشگاه‌ها، بازارکار و حتی فضاهای عمومی محروم شده‌اند. این امر، نه تنها اپرتاید جنسی و خشونت

# تغییرات اقلیمی - فقر و درماندگی طالبان

## قتل عام خاموش و بلایای که سرمایه‌داری به جان مردم افغانستان و جهان انداخته‌اند

اکنون، دو قرن بعد از انقلاب صنعتی، آلودگی محیط‌زیست و گرمایش کره‌زمین، حیات و زندگی بشر را به‌طور بی‌پیشنه‌ی به خطر انداخته است. در این مدت، سرمایه‌داری منابع طبیعی و زیستگاه بشر را به‌طور آزمندانه و وحشت‌ناک بهره‌کشی و غارت کرده است. این غارت‌گری و تهدید ابعاد بسیار متنوع و پیچیده‌ی دارد. اکنون اقیانوس‌ها، اتموسفر و زمین به‌طور جبران‌ناپذیر آلوده گردیده. انتشار گازهای گل‌خانه‌ای (کاربن دای‌اکساید، متان و...)، در اثر سوزاندن سوخت‌های فسیلی، جنگل‌زدایی، زراعت و دامداری سودمحور و شهرسازی‌های بی‌رویه سبب افزایش دمای کره‌ی زمین شده است. آتش سوزهای وحشتناک استرالیا و بسیاری از نقاط دیگر جهان، سونامی در سواحل آمریکا و بحر هند، گرما و خشکسالی در آفریقا، اروپا و خاورمیانه و فرورفتن حاشیه‌های در سواحل اقیانوس آرام، شکاف در لایه ازن، آلودگی دریاها، دریاچه‌ها و آب‌های زیرزمینی، کاهش یخچال‌ها و تخریب جنگلات و پوشش نباتی و گسترش صحراها، از عمده‌ترین پیامدهای تغییرات اقلیمی در دهه‌های اخیراند. بهره‌برداری آزمندانه و غارت‌گرانه از زمین و روند جهان‌سازی سرمایه‌داری، علاوه بر بحران محیط‌زیست، شکاف طبقاتی و فقر را به‌طور بی‌سابقه‌ای گسترش داده است.

هرچند به دلیل کوهستانی بودن کشور و موقعیت آن در کمربند خشکه، خطر سیلاب بیش‌تر در ماه‌های ثور و جوزا، در گذشته نیز وجود داشته است. اما شدت و افزایش سیلاب‌های ویران‌گر سال‌های پسین، نتیجه‌ی تغییرات اقلیمی و افزایش دما در سطح جهان است. سیل در سال‌های اخیر به‌طور مکرر، سالانه میلیون‌ها دالر خسارات مالی و انسانی از مردم افغانستان به خصوص اقشار فقیر گرفته است. آسیب‌ها و تلفات که عمدتاً به دلیل فقر و نبود زیرساخت‌های اقتصادی و به خصوص نبود یک حکومت مردم افغانستان تحمیل می‌شود.

اشتفان رامشتورف پروفیسور و فیزیکدان آلمانی به این باور است که با گرمایش زمین بارش‌های افراطی متداول‌تر و شدیدتر خواهند شد. «در ازای هر درجه سانتی‌گراد افزایش گرمای زمین، درجه‌ی اشباع هوای مرطوب ۷ درصد بیشتر از نیاز معمولی برای بارش می‌شود. همراه با گرمایش زمین خطر خشک‌سالی نیز افزایش می‌یابد: حتی هنگامی که قطره‌های آب نبارند، زمین تبخیر می‌شود و بخار آن به بالا می‌رود و باعث خشکی زمین می‌شود.»

بنابراین، به هر میزان که دمای کره زمین افزایش یابد، خشک‌سالی، سیلاب‌های مدهش و آلودگی محیط‌زیست نیز بیش‌تر می‌گردد و به همان میزان آسیب‌پذیری طبقات و اقشار فقیر جامعه افزایش می‌یابد. سیلاب در ولسوالی «بورکه» ولایت بغلان، (ثور ۱۴۰۳) در ظرف چند ساعت صدها نفر را کشت، هزاران خانه، زمین، باغ و مواشی را نابود کرد. در سال‌های اخیر آب‌خیزی‌های دریا کوچک و آمو، صدها جریب زمین زراعتی روستائیان را در بدخشان و تخار نابود کردند. به دلیل کاهش پوشش نباتی و نابودی جنگلات سالانه هزاران هکتار خاک حاصل‌خیز توسط بارندگی و سیلاب شسته و نابود می‌شود. برعلاوه، خطر آب‌گرفتگی و سیلاب بهاری بسیار از شهرهای کشور، از جمله به شهرهای پلخمری و چاریکار را همه ساله، خسارات مالی و انسانی می‌رساند.

اکنون نزدیک به هفتاد درصد مواد سوختی در افغانستان از ذغال‌سنگ، چوب و هیزوم تأمین می‌گردد. مردم برای تهیه‌ی مواد سوخت درختان را قطع می‌کنند و بته‌زارها را از ریشه در می‌آورند. امر که به شدت به پوشش گیاهی صدمه می‌زند و سرعت تبخیر آب و ویرانگری سیلاب‌ها را افزایش می‌دهد. مردم اما از اثر ناگزیری و فقر مجبور به مصرف ذغال‌سنگ، چوب و هیزوم می‌شوند. در حالی که مافیای چوب سال‌هاست که از تجارت و قاچاق آن سودهای کلان بر می‌برد و درختان را نابود می‌کند. در سال‌های اخیر علاوه بر غارت درختان ارچه، بلوط، کاج و چهارمغز در ولایت‌های خوست، پکتیا، کنر و نورستان، درختان پسته در ولایت‌های بادغیس و سمنگان، بته‌های با ارزش طبی نیز توسط مافیای تاراج می‌گردد و به پوشش گیاهی کشور، آسیب جبران‌ناپذیر را وارد می‌سازند. تجارت پرسود که بدون حمایت و همکاری حاکمان ممکن نیست.

استفاده بی‌رویه از مراتع و چراگاه‌ها، در سال‌های اخیر، آسیب‌های جبران‌ناپذیر را به پوشش گیاهی و اکوسیستم کشور وارد کرده است. مالداران و کوچی‌ها تحت فشار نیاز باراز و تداوم زندگی و معاش، وادار به این کار

اکنون، دو قرن بعد از انقلاب صنعتی، آلودگی محیط‌زیست و گرمایش کره‌زمین، حیات و زندگی بشر را به‌طور بی‌پیشنه‌ی به خطر انداخته است. در این مدت، سرمایه‌داری منابع طبیعی و زیستگاه بشر را به‌طور آزمندانه و وحشت‌ناک بهره‌کشی و غارت کرده است. این غارت‌گری و تهدید ابعاد بسیار متنوع و پیچیده‌ی دارد. اکنون اقیانوس‌ها، اتموسفر و زمین به‌طور جبران‌ناپذیر آلوده گردیده. انتشار گازهای گل‌خانه‌ای (کاربن دای‌اکساید، متان و...)، در اثر سوزاندن سوخت‌های فسیلی، جنگل‌زدایی، زراعت و دامداری سودمحور و شهرسازی‌های بی‌رویه سبب افزایش دمای کره‌ی زمین شده است. آتش سوزهای وحشتناک استرالیا و بسیاری از نقاط دیگر جهان، سونامی در سواحل آمریکا و بحر هند، گرما و خشکسالی در آفریقا، اروپا و خاورمیانه و فرورفتن حاشیه‌های در سواحل اقیانوس آرام، شکاف در لایه ازن، آلودگی دریاها، دریاچه‌ها و آب‌های زیرزمینی، کاهش یخچال‌ها و تخریب جنگلات و پوشش نباتی و گسترش صحراها، از عمده‌ترین پیامدهای تغییرات اقلیمی در دهه‌های اخیراند. بهره‌برداری آزمندانه و غارت‌گرانه از زمین و روند جهان‌سازی سرمایه‌داری، علاوه بر بحران محیط‌زیست، شکاف طبقاتی و فقر را به‌طور بی‌سابقه‌ای گسترش داده است.

در این میان افغانستان که خود کمترین سهم در آلودگی و گرمایش زمین دارد، یک از آسیب‌پذیرترین کشورها از بحران محیط‌زیست می‌باشد. تغییرات اقلیمی افغانستان را به بحران پیچیده و چندلایه‌ای مواجه کرده: سیلاب و بارندگی‌های غیرمعمول، خشک‌سالی، کاهش یخچال‌های طبیعی، گسترش بیابان‌ها، گردوغبار، نابودی بیش از نصف جنگلات و پوشش گیاهی، آلودگی هوای شهرها، کاهش و آلودگی آب‌های زیرزمینی به خصوص شهر کابل از مهم‌ترین پیامدهای ناشی از بحران تغییرات اقلیمی در کشور است. بحران زیست‌محیطی زمان در افغانستان به یک فاجعه تمام عیار تبدیل گردیده است که کشور جنگ‌زده، تحت اداره‌ی حاکمیت بنیادگرایی طالبان کم‌ترین آمادگی و امکان مقابله با شوک‌های تغییرات اقلیمی را ندارد. تنها در ماه ثور سال جاری، سیلاب در چند ولایت شمال و غرب کشور بیش از ۳۰۰ نفر را کشت و هزاران هکتار زمین‌های زراعتی، باغ‌ها و جاده‌های مواصلاتی را به کلی نابود کرد. به اساس گزارش سازمان ملل متحد ۶۷ فیصد خانواده‌ها در افغانستان از خشک‌سالی متاثر شده است. تنها از سال (۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳) ۲.۳ میلیون نفر به دلیل خشک‌سالی مجبور به ترک خانه‌های‌شان شده‌اند.

### سیلاب‌های ویران‌گر و تشدید فقر و گرسنگی

به اساس گزارش کمیته‌ای بین‌المللی نجات (IRC)، افغانستان سومین کشور است که از تغییرات آب‌وهوای آسیب دیده است. به اساس این گزارش، افغانستان در کنار یمن، چاد، سودان جنوبی و جمهوری آفریقای مرکزی با داشتن آب‌وهوای خشک و نیمه‌خشک به دلیل موقعیت در کمربند خشکه‌ای جهان، بیشترین آسیب را از تغییرات اقلیمی و پیامدهای آن مانند خشک‌سالی، سیلاب و دیگر آفات‌های طبیعی تجربه کرده است. با این حال افغانستان ویران و تحت سلطه‌ی طالبان هیچ‌گونه توان مقابله با پیامدهای بحران تغییرات اقلیمی که در سال‌ها و دهه‌های اخیر به‌طور چشم‌گیر تشدید یافته است را ندارد. در حقیقت تغییرات اقلیمی و پیامدهای ویرانگرانه‌ای آن بر مردم افغانستان و به‌خصوص فقیرترین اقشار جامعه، پدیده‌ای طبیعی نبوده، بلکه نتیجه‌ای سیاست نظام سرمایه‌داری است که به‌طور وحشت‌ناک

شده‌اند. تشدید تضادها و اختلافات اجتماعی میان روستائیان و کوچی‌ها، یکی دیگر از پیامدهای خشک‌سالی و تغییرات اقلیمی است. برعلاوه، رژیم طالبان برای تأمین مصارف نظامی، اداری و پروژه‌های اقتصادی‌اش، منابع زیرزمینی و روی زمینی را به هراج گذاشته است. امر که به شدت به محیط‌زیست آسیب می‌رساند.

امروزه با دانش و امکانات دست‌داشته‌ی بشر، می‌توان خسارات ناشی از سیلاب و تغییرات اقلیمی را به حداقل رساند. اما سلطه‌ای نظام طبقاتی سرمایه‌داری-امپریالیستی و نیمه‌فیودالی بر جهان، نه تنها توده‌ها را از این امکانات محروم کرده، بلکه خود عامل اصلی گرمایش زمین و فاجعه زیست‌محیطی می‌باشد. مساله‌ای دیگر، رابطه‌ی فقر و ناآگاهی توده‌ها با بحران محیط‌زیستی است. هرچند فقر و ناآگاهی توده‌ها، معلول نظام ستم‌گرایانه و طبقاتی است، اما این فقر و ناآگاهی خود بر دامنه فاجعه محیط‌زیستی در جامعه می‌افزاید. بنابراین این سیکل ویرانگرایانه بر زندگی توده‌ها، تا بقا و دوام نظام‌های طبقاتی ادامه می‌یابد. به‌طور مثال، طالبان هزینه‌ای هنگفتی برای نیروهای نظامی و استخباراتی‌شان دارند. اما هزینه‌ای اعمار دیوارهای استنادی در کنار دریاها که از انحراف مسیر سیلاب به سمت قریه‌ها و شهرها جلوگیری کند را ندارد. به عبارت دیگر، توده‌ها از امکانات و فرصت که بتوانند از زندگی، زمین و خانه‌های‌شان حفاظت کنند را در اختیار ندارند. نظام‌های طبقاتی چنین فرصت‌ها و امکانات را از مردم گرفته است.

## خشک‌سالی، تعمق فقر و بحران اجتماعی

برنامه‌ای توسعه سازمان ملل در گزارش گفته است درجه دما در افغانستان از سال ۱۹۵۰ تا ۲۰۲۳ میلادی ۱٫۸ درجه سانتی‌گراد افزایش یافته است. این در حال است که میانگین جهانی افزایش دما در سطح جهان ۱٫۵ درجه بوده است. افزایش دما نه تنها سبب کاهش یخچال‌های طبیعی کشور به عنوان مهم‌ترین تأمین کننده منابع آب زراعتی کشور گریده، بلکه علت تبخیر بیشتر رطوبت در سطح خاک شده که نیاز به آب را در کشور بیشتر کرده است. به همین دلیل بسیار از زمین‌های زراعتی در کشور بایر و بی‌حاصل گشته و علف‌زارها خشکیده‌اند. عالم مایار کارشناس مدیرتی منابع آب می‌گوید: «طی دو دهه اخیر ۱۴ درصد یخچال‌های طبیعی کشور آب شده است و در عوض خشک‌سالی در مقایسه با بیست سال قبل، دو برابر افزایش یافته است.» به گفته این کارشناس محیط‌زیست باران در کشور طی ۲-۱۴ روز از کشور خارج می‌شود، در حالیکه ذخایر آب کشور ۱۰ برابر کمتر از کشورهای همسایه است. کاهش منابع آبی در کشور سبب کاهش سطح زمین‌های زیر کشت شده است. آمارها نشان می‌دهد که زمین‌های زیرکشت آبی از ۳ میلیون هکتار در دهه هفتاد میلادی به حدود ۱٫۸ میلیون هکتار در سال‌های اخیر کاهش یافته است. این در حالی‌ست که نفوس در این مدت نیم قرن دو برابر افزایش یافته است. افغانستان بالاترین رشد نفوس را در بین کشورهای منطقه دارد.

علاوه بر کاهش زمین‌های زیرکشت، بسیار از مردم کاروبارشان را نیز از دست داده‌اند و یا توسط طالبان از کارهای اداری اخراج شده و یا کسب‌وکارشان متوقف شده‌اند. در اثر بیکاری گسترده و اخراج مهاجرین از ایران و پاکستان در دو سال اخیر، بسیاریا به ناگذیر به زراعت رو آورده‌اند. صبر و استقامت دهقانان و توده‌ها و مبارزه‌شان برای امرار معاش، رونق نسبی به زراعت کشور داده است. دهقانان با حفر چاه و تهیه سولهای آفتابی در زمین‌های محدود که در اختیار دارند، زمینه‌ای معیشت حداقلی را برای خانواده‌شان فراهم کرده‌اند. هرچند این امر برای بسیار از خانواده‌ها مقرر نیست. دهقانان در بسیار از مناطق با هم در عرصه زراعت همکاری می‌کنند. در بعضی از ولسوالی‌ها و به خصوص در ولایت‌های مرکزی افغانستان مهاجرین

از بیرون کشور در اعمار بند آب‌گردان کوچک و متوسط با مردم در داخل کشور همکاری می‌کنند.

تحلیل پیامدهای تغییرات اقلیمی در افغانستان، به مطالعات گسترده‌تر نیازمند است. افغانستان به دلیل موقعیت در کمربند خشک‌ی جهان، خشک‌سالی‌های ادواری در هر سی سال را تجربه می‌کند. با وجود آن وضعیت آب و هوای افغانستان بسیار بهتر از عربستان سعودی و نزدیک به اقلیم ایالات متحده آمریکا است. اما در عمل آسیب‌پذیری افغانستان از تغییرات اقلیمی ۱۷ برابر ایالات متحده آمریکا می‌باشد. از همین روست که کشورهای جنگ‌زده‌ای مانند افغانستان، یمن و سودان جنوبی اولین قربانیان فاجعه‌ای زیست‌محیطی است که سرمایه‌داری عامل اصلی آن می‌باشد.

همان‌طور که گفته شده ذخایر آبی در افغانستان، ۱۰ برابر کم‌تر از کشورهای همسایه است و سالانه میلیاردها متر مکعب آب از کشور خارج می‌گردد. اما، سیستم سنتی و غیرعلمی زراعت عامل اصلی به‌هدر رفتن آب و بازدهی محصولات اندک است. در صورت استفاده از فن‌آوری جدید و شیوه علمی در زراعت، زمین‌های زراعتی و آب موجود کشور، افزایش ۲۰ تا ۳۰ برابر ظرفیت کنونی را دارد. اما مشکل اصلی این‌جاست که با منطبق سرمایه‌داری و مدرن‌سازی زراعت، فقر و گرسنگی در افغانستان حل نخواهد شد. همان‌گونه که معضل فقر، با مدرن‌سازی زراعت در کشورهای توسعه‌یافته‌ی سرمایه‌داری نیز حل نشده است. بسیار از مردم در افغانستان در پی خشک‌سالی‌های اخیر، اندک زمین‌های را که در اختیار داشتند، رها کردند، زیرا قادر به تأمین آب آن نبودند. در حال که سرمایه‌داران در حومه‌ی شهرها، برای آبیاری باغ‌ها و فارم‌های‌شان چاه‌های عمیق در اختیار دارند. مشکل فقر و گرسنگی مردم افغانستان و کشورهای جهان صرف زراعت سنتی و عقب مانده نیست. برای از بین رفتن فقر و نابرابری علاوه بر مدرن کردن زراعت نیاز به زراعت مترقی و سوسیالیستی است. زراعت و اقتصاد باید در خدمت رفع نیازمندی‌های مردم باشد، نه ابزار بهره‌کشی از آن‌ها.

اکنون راه‌حل را که طالبان برای خروج از بحران اقتصادی افغانستان طرح و اجرای می‌کنند، نه تنها هیچ کمک به خروج از بحران نخواهد کرد بلکه منجر به بحران‌های متعدد دیگر نیز خواهد شد. کانال قوش تپه که به نظر طالبان بزرگ‌ترین طرح اقتصادی در افغانستان است، نه تنها هیچ کمک به مشکل مردم افغانستان نخواهد کرد، بلکه بزرگ‌ترین فاجعه محیط‌زیستی جهان در سواحل دریاچه اورال را با کاهش ۲۵ درصدی آب دریای آمو تشدید خواهد کرد. گفته می‌شود قبل از کانال قوش تپه و کاهش ۲۵ درصدی آب آمو، ۷۰ درصد آب دریاچه اورال کم شده بود. برعلاوه، چگونه‌گی تقسیم زمین در میان مردم و ملیت‌های افغانستان، بحران تازه را خلق خواهد کرد. طالبان، زمین‌های پروژه قوش تپه را مطابق به برنامه و طرح گروهی و شونیستی‌شان به پیش می‌برند که این امر خود منجر به تشدید تضادها و نفاق‌های اجتماعی و ملیتی در افغانستان خواهد شد.

## آلودگی هوا؛ قتل‌عام نامرئی و خاموش

کابل چهارمین پایتخت آلوده جهان است. به اساس گزارش سازمان «وضعیت هوای جهان» در سال ۲۰۱۷ نزدیک به ۲۶۰۰۰ نفر در اثر آلودگی هوای شهر کابل، جان‌شان را از دست دادند. به اساس این گزارش، در سال ۲۰۱۷ در هر روز به طور اوسط ۷۱ نفر از اثر آلودگی هوای شهر کابل جان داده است. در حال که آمار مرگ‌ومیر ناشی از جنگ در این سال ۳۴۸۳ نفر گزارش شده است. بنابراین آلودگی هوا در سال‌های اخیر بیش‌تر از هر عامل دیگر سبب مرگ‌ومیر مردم افغانستان بوده است.

در نیم قرن گذشته، روند جهانی سازی سرمایه‌داری، موج از مهاجرت از

روستاها به شهرها و انفجار جمعیت در شهرهای کشورهای تحت سلطه را به دنبال داشته است. بعد از دهه‌ای هشتاد میلادی با اجرای سیاست اقتصادی نیولیبرالی، اقتصاد کشورهای تحت سلطه بیش از پیش، تحت نفوذ و سلطه اقتصادی امپریالیستی در آمده است. در افغانستان این فرایند، در بیست سال اشغال کشور توسط امپریالیزم آمریکا و متحدان اروپایی صورت پذیرفت. در این مدت، کابل از یک شهر یک میلیون نفری به شهری شش میلیون نفری تبدیل گشت. این افزایش جمعیت که بدون آمادگی و پلان شهری انجام گرفته تبعاتی وحشتناک محیط‌زیستی، عمدتاً برای اقشار و طبقات محروم شهر در پی داشت. مایک دیویس در کتاب «سیاره زاغه‌ها» می‌گوید: ۹۸ فیصد فضای شهر کابل بدون طرح و نقشه شهری ساخته شده است و کابل یکی از زاغه‌نشین‌های بزرگ جهان است. در بیست سال اشغال کشور، دلالان و مافیای زمین با همکاری و هماهنگی مقامات رژیم، با کمترین حساب و کتاب و برنامه و پلان شهری، به مردم زمین فروختند. مقامات رژیم دست‌نشانده در یک رقابت جنون‌آمیز برای کسب پول و ساختن منزل‌ها و شهرک‌ها مصروف بودند. پیامد این گونه شهرک‌سازی و زمین‌خواری مافیایی در بیست سال گذشته فاجعه‌ایست که اکنون روزانه در شهر کابل نزدیک به ۷۰ نفر قربانی می‌گیرد. طالبان در ماه‌های اخیر با کشیدن سرک از قلب مناطق مسکونی ۱۱۰ بلند منزل و هزاران خانه مسکونی در غرب شهر کابل را تخریب کردند و میلیون‌ها دالر به مردم خسارت رساند.

کابل زاغه‌نشینی با داشتن شش میلیون جمعیت که ۹۰ درصد آن بدون پلان شهری و سیستم کانالیزسیون ساخته شده است. ۷۵ فصد مردم در شهر کابل در زمستان از چوب و زغال سنگ استفاده می‌کنند. داش‌های آجر و کارخانه‌های گچ و سنگ‌بری و حمام‌های عمومی با استفاده از زغال سنگ و چوب در آلودگی هوای شهر نقش مهم دارد. دریای کابل به مخزن زباله بدل گشته است. زباله‌ها در کنار سرک‌ها و جویچه‌ها تلنبار شده، رزوها دست نخورده می‌ماند. سیستم حمل و نقل و موتورها کهنه و مواد سوخت بی‌کیفیت (پترول، دیزل و گاز) یک از مهم‌ترین آلاینده‌های هوای شهر کابل است.

در سال‌های اخیر طوفان و ریزگردها در شهرهای هرات، کندهار، غزنی، مزار شریف، لشکرگاه و زرنج فزونی یافته و روزها شهر در میان گردوخاک، نفس کشیدن را برای ساکنان شهر دشوار کرده است. افزایش ریزگردها در نواحی غرب کشور به دلیل خشک‌سالی مداوم و کاهش بارندگی و خشکیدن تالاب‌های پوزک، هیرمند و صابری در سال‌های اخیر افزایش بی‌سابقه‌ی یافته است و سبب امراض گوناگون می‌شود.

آلودگی و کمبود آب آشامیدنی یک دیگر از مشکلات مردم کشور است. به اساس گزارش سازمان ملل ۳۳ فیصد مردم افغانستان به آب سالم آشامیدنی دسترسی ندارند. در بسیار از مناطق کشور، زنان و کودکان ساعت‌ها برای تهیه آب پیاده‌روی می‌کنند. در ولایت‌های غربی کشور کاهش آب بیشتر از سایر مناطق کشور محسوس است. در بسیار مناطق دور افتاده و محروم خانواده‌ها مجبوراند از آب‌های ایستاده استفاده کند که حیوانات اهلی و وحشی نیز از آن می‌آشامند. آلودگی و قلت آب در شهرها به خصوص شهر کابل بی‌داد می‌کند. نبود آب کافی و سالم، هزینه‌های گزاف را روی دوش خانواده‌ها گذاشته است. دهقانان سالانه میلیون‌ها افغانی را برای حفر چاه، تهیه واترپمپ و سولرهای آفتابی هزینه می‌کنند. به هر روی زندگی توده‌های مردم روز به روز سخت‌تر می‌شود. بحران کم آبی و آب پاک، یکی از مهمترین معضل مردم افغانستان است. بحران محیط زیست با اقتصاد ویران، تحت سلطه یک گروه فوق‌العاده ارتجاع زندگی را به مردم افغانستان سخت کرده است. منفذ خروجی این شرایط سخت و طاقت‌فرسا، برای مردم افغانستان، می‌تواند، انفجار عظیم اجتماعی و آشکال مختلف از ایستادگی و شورش را در جامعه به دنبال داشته باشد. زیرا اکنون همه راه‌ها، حتی راه

فرار و خارج شدن از کشور نیز دشوار شده است. روحیه‌ای به ظاهر آرام مردم افغانستان بسیار از ستم‌گران و متجاوزان را در طول تاریخ غافل‌گیر کرده است. حاکمیت بنیادگرایی طالبان با موج‌های جدید از مقاومت مردم، زنان و زحمت‌کشان، نسل‌جوان و روشن‌فکران افغانستان روبه‌رو خواهد شد. سردرگمی، بی‌باروی و دل‌درگی‌ها لیبرالی که مدت بیست سال در کشور ترویج گردیده بود، رنگ خواهد باخت و جای خود را به باورمندی، تعهد و مبارزه خواهد داد. روشنایی در افق نمایان خواهد شد. اما نه بدون مبارزه و طرح و پلان مبارزاتی.

## حرف پایانی

بحران محیط‌زیست اکنون، جدی‌ترین بحران است که بشر به آن مواجه گردیده. دانش‌مندان محیط‌زیست سال‌هاست که زنگ خطر را به صدا درآورده است: «جهان ما در آتش است.» اما گوش سردمداران نظام سرمایه‌داری نمی‌خواهد آن را بشنود. زیرا برای آن‌ها دوام و بقای سلطه طبقاتی و امپریالیستی‌شان، مهم‌تر از بحران محیط‌زیست است. طبقات حاکمه امپریالیستی و ارتجاعی جهان تبعات ویران‌گر تغییرات اقلیمی را کمتر بر زندگی‌شان احساس می‌کنند و تا حدودی زیاد از تبعات آن مصون هستند. خانه‌های آن‌ها در شهرهای آلوده مجهز به تهویه هواوند و فقر و بی‌آبی و نابودی زندگی مردم جهان را از صفحات تلویزیون خانه‌شان می‌بینند. گفته می‌شود در اواخر قرن جاری ممکن است فقط نیم میلیارد نفوس در کره زمین از بحران محیط‌زیست نجات یابند و این نیم میلیارد نفوس به احتمال زیاد، شهروندان کشورهای «شمال جهانی» یا همان کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری خواهد بود.

رژیم مفلوک و بنیادگرایی طالبان نیز کمترین بها به درد و رنج توده‌ها نمی‌دهند. آن‌ها فقط در پی حفظ امارت‌شان هستند. رنج و محرومیت را که مردم افغانستان از فقر و بیکاری تجربه می‌کنند و مصیبت را که سیلاب، خشک‌سالی و زلزله بر مردم افغانستان وارد می‌سازند، ارتباط مستقیم با سلطه رژیم‌های ارتجاعی مانند طالبان دارند. زیرا همان‌طور که گفته شد، برای طالبان حفظ امارت‌شان اولویت است نه جان مردم و نان مردم. آن‌ها از غارت منابع طبیعی کشور- که به شدت به محیط‌زیست آسیب می‌رساند- پول‌های هنگفت را صرف هزینه مخارج نظامی و امنیتی می‌کنند. در حالیکه کمترین پول را برای جلوگیری از آفات طبیعی مانند سیلاب و خشک‌سالی هزینه نمی‌کنند.

خطر و تهدید را که سرمایه‌داری برای زمین و بشر، پدید آورده، سطح گسترده‌ای از ناراضی‌تی، ایستادگی و مبارزه را در میان لایه‌های وسیع از جامعه: کارگران، زحمت‌کشان، دانش‌جویان، فعالین محیط‌زیست، عناصرمترقی و کمونیست‌ها پدید آورده است. تعمق و گسترش این‌گونه فعالیت‌ها به ارتقاع آگاهی جامعه مدد می‌رساند و سطح درک جامعه را از کارکرد ویرانگرایی آن محیط‌زیستی سرمایه‌داری ارتقاء می‌بخشید. برای ما کمونیست‌ها مهم است که رابطه میان نجات زمین و رهایی کل نوع بشر را بدانیم و درک این نکته مهم است که بدون نابودی سرمایه‌داری، نمی‌توان جلو تخریب محیط‌زیست را گرفت. تشدید بحرانی اقلیمی به عنوان بزرگترین تهدید حیات بشر، ضرورت سرنوشتی نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی و استقرار جامعه سوسیالیستی را بیش از هر زمان دیگر ضروری کرده است. یا کارگران و کلیه زحمتکشان جهان تحت رهبری حزب پیشاهنگ سرمایه‌داری را نابود کرده و جامعه سوسیالیستی نوین را بنا خواهد کرد و یا سرمایه‌داری کل بشریت را به سمت نابودی سوق خواهد داد.

# تشدید اختلافات داخلی و شوک ناشی از قطع کمک‌های خارجی

فشارهای خارجی و قطع کمک‌ها و تشدید اختلافات درونی، فروپاشی این گروه را نزدیک کرده است

مامورین و زیردستان خود شکایت دارد. تعداد از این چهره‌های ناراضی طالبان با مخالفین سیاسی این گروه در ارتباط اند و تلاش می‌کنند با ایجاد روابط با کشورهای جهان، حکومت طالبان را از انزوای جهانی و فشار اقتصادی بیرون کنند. به نظر آن‌ها در وضعیت که تمام اختیارات به‌طور مطلق در دستان امیر باشد، بهبود و تغییر سیاسی ممکن نیست و امارت‌شان در سراسری سقوط قرار گرفته و به سمت نابودی به‌پیش می‌رود.

اما در یک نظام بسته‌ای ایدئولوژیک اسلامی مانند طالبان اطاعت از امیر واجب است و هرگونه انتقاد و مخالفت از دستورات امیر تهر و خیانت محسوب می‌شود. این امر فرصت و موقف را برای امیر این گروه فراهم کرده است تا منتقدین‌اش را کنار بزند و صلاحیت‌شان را محدود کند. مولوی هبت‌الله، شورایی رهبری سنتی زمان ملاعمر و ملا اخترمحمد منصور را نیز عملاً به حاشیه رانده و حلقه‌ای از ملاهای نزدیک به خودش را در کندهار ایجاد نموده است. اکنون هیچ مکانیسم که صلاحیت امیر را محدود کند وجود ندارد. رهبران ناراضی طالب تا کنون در عمل کار خاص برای محدود کردن صلاحیت امیرشان از پیش نبرده‌اند؛ به همان پیمان هبت‌الله نیز تا سلطه کامل بر این گروه فاصله زیاد دارد. نه تنها دستور او مبنی بر بازداشت عباس استانکزی عملی نشد، بلکه مقامات و وزیران داخله، دفاع و امنیت طالبان در تباری با هم زمینه‌ای خروج او را از افغانستان مساعد کردند. برعلاوه، بیشتر از یک ماه است که تعیین مولوی کبیر، معاونین سیاسی ریاست الوزرا به سمت وزیر سرحادات و قبایل، و همین‌طور به جای او تعیین مولوی ... تاجیک تبار به سمت معاونین سیاسی ریاست الوزرا عملی نشده است.

این نافرمانی‌ها از دستورات امیر سبب شده که او دست به اقدامات جدی‌تر بزند، امری که می‌تواند منجر به درگیری‌های درونی طالبان شود. به تازگی نیروهای «عمری» کنترل میدان هوایی کابل، حوزه پنج، هژده و بسیار از نقاط مهم شهر کابل را به دست گرفته و خروج مقامات و فرماندهان طالبان را تحت نظر دارند. مولوی هبت‌الله می‌خواهد با این جابه‌جایی‌ها پست‌های مهم سیاسی و نظامی را به افراد قابل اعتمادش بسپارد و قدرت مطلقه‌اش را گسترش دهد. مثلاً آن‌گونه که ملا عمر بر این گروه فرمان می‌راند.

اما واقعیت این است که اوضاع امروز از زمان ملاعمر در سی سال گذشته تغییر کرده است. امروزه نه تنها شرایط مردم افغانستان نسبت به زمان ملاعمر دیگر قابل مقایسه نیست، بلکه گروهی را که هبت‌الله بر او فرمان می‌راند نیز وضعیت زمان ملاعمر را ندارد. هرچند دایره سلطه امیر در مقایسه با سه سال گذشته افزایش یافته است اما با هر میزان که صلاحیت و قدرت امیر افزوده می‌شود، انزوا و فشارهای جهانی و اختلافات درونی و به تبع آن ناراضی‌های مردم افغانستان نیز فزونی می‌گیرد، در نتیجه عمر امارت به پایان خود نزدیک‌تر می‌شود.

فساد رو به گسترش مالی و اخلاقی در میان رهبران و مقامات طالبان انگیزه‌های معنوی و جنگ‌جویی را در میان سربازان این گروه کاهش داده و پایه‌های اجتماعی این گروه را سرخورده کرده است. انحصارگرایی و شوونیسم غلیظ حاکم بر طالبان بسیار از افراد ازبیک‌تبار و تاجیک‌تبار این گروه را طرد و به حاشیه رانده است. آن‌ها در عمل می‌بینند که چگونه

دستگاه سرکوب و نیم‌بند طالبان، بیش از هر زمان دیگر دچار از هم‌گسیختگی و بحران چندجانبه شده است. انکار همیشگی طالبان از وجود اختلافات داخلی، دیگر قابل پنهان کردن نیست. فرار عباس استانکزی، آن هم به حمایت وزیران داخله و دفاع و به دنبال آن خروج سراج الدین حقانی و عبدالحکیم شرعی و رفتن شان به کشورهای عربی، درگیری و تصفیه‌های درونی، ناراضی‌های فرماندهان محلی همه از تشدید تضاد درونی این گروه حکایت دارد.

هم‌زمان با تعلیق کمک‌های آمریکا به مدت سه ماه به فرمان دونالد ترامپ، اقتصاد ویران افغانستان دچار هرج‌ومرج و از هم‌گسیختگی بی‌سابقه شده است. نوسانات ارزی و افزایش قیمت مواد اولیه شوک بزرگ به بازار وارد کرده و زندگی توده‌های مردم را به مغاک فقر و بی‌نوایی بیشتر فرو برده است. تشدید اختلافات درونی طالبان هم‌زمان با فشارها و قطع کمک‌های آمریکا، بنیاد لرزان امارت را بیش از گذشته به لرزه انداخته است. امارت طالبان در بسیاری از ادارات حقوق کارمندان را کاهش داده و حتی در موارد ناتوان از پرداخت آن هستند. خرید و فروش دالر و جلوگیری از کاهش ارزش افغانی با سرنیزه کنترل می‌شود. تنفر و انزجار مردمی در لایه‌های وسیع از جامعه نسبت به طالبان در حال اوج‌گیری است. حملات نظامی داعش خراسان و تا حدودی «جبهه مقاومت» و «جبهه آزادی» بر نیروهای طالبان نیز تشدید یافته است. انزوا، تحریم و فشارهای جهانی، تشدید بحران اقتصادی و اختلافات درونی، گسترش فعالیت نظامی علیه طالبان و مهم‌تر از همه سطح ناراضی‌ها، خشم و نفرت مردم از این گروه زمینه تضعیف بیشتر و نابودی حاکمیت طالبان را فراهم کرده است.

## تشدید اختلافات درونی و بحران مشروعیت ایدئولوژیک- سیاسی

بحران ایدئولوژیک- سیاسی امارت طالبان روزبه‌روز عمیق‌تر و فراگیر می‌شود. نه تنها اکنون اکثریت مردم افغانستان از ایدئولوژی این گروه نفرت و انزجار عمیق به دل دارند، بلکه این ایدئولوژی پوسیده دیگر، کارایی وحدت بخشی درونی برای این گروه را مثل گذشته ندارد. سخنان تند و بی‌پرده عباس استانکزی علیه رهبر طالبان، نوک یخ از اختلافات درونی این گروه است که ریشه در بحران ایدئولوژیک- سیاسی دارد.

در سه سال گذشته، تعداد از رهبران طالبان با اشکال مختلف از انحصار قدرت توسط امیر این گروه و بستن مکاتب دخترانه شکایت داشته‌اند. اکنون به نظر می‌رسد فراکسیون مخالف امیر شامل (ملابرادر، سراج‌الدین حقانی، ملایعقوب و عباس استانکزی و...) تشکیل شده است. افراد این حلقه بارها در سه سال گذشته، بدون هماهنگی با ملاهبت‌الله به کشورهای عربی مانند امارت، قطر و عربستان سفر می‌کردند. در جریان سفرهای‌شان علاوه بر دیدار با مقامات کشورهای عربی با سازمان‌ها و نمایندگان استخباراتی و سیاسی کشورهای غربی از جمله آمریکا نیز دیدار می‌کردند.

گفته می‌شود در حالی که عباس استانکزی و سراج‌الدین حقانی هنوز به افغانستان برنگشته‌اند، به دنبال آن‌ها عبدالحکیم شرعی، وزیر عدلیه این گروه نیز به امارت متحده عربی رفته و از فساد گسترده و نافرمانی از

انگیزه اخوت و شریعت اسلامی در امارت نسبت به حس پشتون‌والی و درانی‌مآبی نقش کمتری دارد. به اساس اعتراف عبدالحکیم شرعی وزیر عدلیه این گروه، قوم‌پرستی، منف‌طلبی، مال‌اندوزی، رشوه‌خواری و دزدی و سواستفاده از امکانات و صلاحیت دولتی جای روحیه جهاد و شریعت را گرفته است. فساد رو به گسترش مثل خوره سروپای امارت را از درون می‌خورد و می‌پوساند. اکنون اشکال مختلف از نارضایتی، بدبینی و عقده در درون این گروه در حال قوام یافتن است و از قوه به فعل درمی‌آیند. طالبان نیز مانند رژیم‌های ارتجاعی و ضدانسانی گذشته در افغانستان از این امر مستثنی نیست.

با روی کار آمدن ترامپ و تشدید فشار جهانی و اختلافات درونی طالبان، سطح تحرک در میان مخالفین سیاسی و نظامی طالبان نیز بیشتر شده است. در نشست ویانا رهبران هر دو جبهه آزادی و مقاومت و سایر مخالفان طالبان شرکت کردند. کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی منطقه نیز در چند مورد با چهره‌های جهادی و مقامات رژیم سابق نشست‌های داشتند. همچنان حملات نظامی علیه امارت طالبان به خصوص داعش بیشتر شده است.

ادامه دهد، در غیر آن این جنگ به شهرهای کانزاس کشیده خواهد شد. مارکو روبیو وزیر خارجه آمریکا به صورت آشکار خواهان همکاری با مخالفین طالبان شده است. نظرات ریبو و والتز بیانگر این امر است که آمریکا در زمان ترامپ مصمم به بازپس‌گیری تجهیزات نظامی و یا نابودی آن در افغانستان است. گفته می‌شود انگیزه اصلی ترامپ از بازپس‌گیری تسلیحات، خطر افتادن آن به دست جهادگرایان جهانی مانند داعش و القاعده است که ممکن، علیه آمریکا استفاده کنند.

اما واقعیت امر این است که موجودیت تسلیحات امریکایی در افغانستان حس تحقیر ناشی از شکست برای امپریالیست‌های امریکایی را تداعی می‌کند. ترامپ می‌خواهد به نوع حس تحقیرشدگی و خدشه‌دار شدن غرور امپریالیستی‌شان را در افغانستان با بازپس‌گیری و یا نابودی تسلیحات جبران کند. در دوران جنگ اول افغان- انگلس (۱۸۴۱-۱۸۳۹م)، انگلس یک سال بعد از شکست‌شان دوباره در افغانستان لشکر کشید و شهر کابل و مناطق را که نیروهای انگلس در آن تارومار شده بود، به قتل عام مردم بی‌دفاع پرداخت و کوچه‌ها را به آتش کشیدند. نیروهای اشغال‌گر انگلیسی خواستند از این طریق شکست‌شان را در افغانستان جبران کند.



در سه و نیم سال گذشته شریعت اسلامی خود را در زشت‌ترین رویه انسانی و ارتجاعی‌ترین رفتارها و حملات خونین به جان، مال و آزادی مردم و سرکوب آن‌ها نمایان شده است. زنان و روشن‌فکران و ملیت‌های تحت‌ستم به کلی از عرصه اجتماعی و سیاسی جامعه حذف شده‌اند. سیر قهقرایبی جامعه افغانستان در سه سال گذشته بسیار وحشت‌ناک بوده و فقر و گرسنگی و آواره‌گی و اختناق را که مردم افغانستان تحمل میکنند، فوق‌العاده کمرشکن است.

### قطع کمک‌های مالی آمریکا و فشارهای خارجی

در سه سال گذشته جنگ اوکراین و خاورمیانه و تشدید تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی جهان تا حد زیاد در دوام و بقای امارت طالبان نقش بازی نمود. اما اکنون با بازگشت ترامپ در کاخ سفید علاوه بر قطع کمک‌های مالی به اصطلاح بشردوستانه آمریکا به افغانستان و فشارها برای بازپس‌گیری تجهیزات نظامی از طالبان بیشتر گردیده است. والتز مشاور امنیت ملی ترامپ گفته است که آمریکا باید پای خود را روی گردن گروه‌های تروریستی نگه داشته و این جنگ را در کابل و دمشق

اما هدف اصلی ترامپ و امپریالیست‌های امریکایی این است که رهبران طالبان را وادار به تمکین کرده و از نزدیک شدن بیشترشان به کشورهای امپریالیستی چین و روسیه جلوگیری کند. اگر ترامپ به چنین هدفی نایل نشود ممکن است با فشارهای اقتصادی و حمایت از مخالفین طالبان این گروه را تضعیف نمایند. ترامپ برخلاف بایدن هیچ اهمیت به فروپاشی نهادها، قحطی و در نتیجه گسترش افراطیت در افغانستان نمی‌دهد. گفته می‌شود در سه سال گذشته علی‌الرغم فشارهای بین‌المللی، بایدن نمی‌خواست نهادها در افغانستان فروپاشد و اوضاع در این کشور از کنترل خارج شود. به همین دلیل «کمک‌های بشردوستانه» به افغانستان را ادامه داد.

روابط امارت طالبان با پاکستان رو به بدتر شدن است. هر روز سطح بی‌اعتمادی میان شان افزوده می‌شود. طالبان برخلاف انتظار دولت پاکستان نه تنها در محاربه تحریک طالبان پاکستان (ت‌ت‌پی) هم‌کاری نکرده بلکه مانند رژیم پوشالی جمهوری، خط دیورند را نیز به رسمیت نشناخته و

برعلاوه روابط دوستانه با هندوستان برقرار کرده‌اند. درگیری‌های نظامی در مرز مشترک میان دو کشور در این سه سال به قدر چشم‌گیر افزایش یافته و ارتش پاکستان فشارها بر این گروه را افزایش داده است. وضع محدودیت بر ترانزیت کالا و اخراج مهاجرین از مهم‌ترین ابزارهای فشار پاکستان بر طالبان است.

در یک سال گذشته مقامات استخبارات پاکستان با مخالفین طالبان وارد گفتگو شده‌اند. برگزاری کنفرانس اسلامی در اسلام‌آباد نشان داد که دولت پاکستان قصد دارد، به لحاظ ایدئولوژی و مذهبی مشروعیت حاکمیت طالبان را زیر سوال برده و زمینه مخالفت علیه این گروه را گسترش دهد. تلاش ارتش پاکستان برای جلوگیری از قدرت‌گیری حزب انصاف به رهبری عمران خان هم بی‌ارتباط به تضاد ارتش پاکستان با امارت طالبان نیست، زیرا حزب تحریک انصاف به رهبری عمران خان نزدیک‌ترین رابطه را در مقایسه با حزب مردم پاکستان و حزب مسلم‌لیک، با طالبان دارد.

کشور امپریالیستی چین بعد از خروج نیروهای آمریکا از افغانستان زمینه نفوذ بیشتری در این کشور پیدا کرده است. اما این کشور از گسترش فعالیت گروه‌های مانند ترکستان شرقی، داعش و القاعده در خاک افغانستان به شدت نگران است. هنوز طالبان نتوانسته نگرانی چینی‌ها را برطرف کند. روسیه و جمهوری اسلامی ایران نیز از فعالیت گروه‌های اسلام‌گرای در افغانستان نگران‌اند. از همین روست که روابط اقتصادی و همکاری این کشورها با افغانستان تحت کنترل طالبان به سطحی نرسیده است که بتواند فشار تحریم‌های آمریکا بر طالبان را بی‌اثر کند. در شرایطی که ترامپ بر طالبان فشار بیشتر وارد کرده، این کشورها نیز در تلاش امتیازگیری بیشتر از طالبان هستند.

تلاش‌های امپریالیستی برای ژرمال سازی طالبان در افغانستان به شکست انجامیده. کشورهای امپریالیستی آمریکا و متحدان اروپای‌شان از طالبان انتظار شبیه آن‌چه که امروز احمد شرع در سوریه انجام می‌دهد، داشتند. اما این اتفاق نیفتاد و اکنون افغانستان خطر امنیتی برای کشورهای منطقه و جهان ایجاد کرده است. طالبان نه تنها در این سه سال گذشته کمترین عقب‌نشینی در مورد گشودن مکاتب دخترانه و حکومت همه شمول انجام نداده، بلکه بدتر از دوره اول، افغانستان را به مرکز فعالیت و پرورش گروه‌های افراطی منطقه و جهان تبدیل کرده است. در صورت کاهش تنش در خاورمیانه و اوکراین فشار بر طالبان از طرف ترامپ فزونی خواهد یافته و این گروه دیگر قادر نخواهد بود از تضادهای درونی قدرت‌های امپریالیستی برای بقای خود استفاده کند. اکنون تمایل امپریالیسم آمریکا در همکاری با پاکستان به حمایت از مخالفین طالبان دیده می‌شود. امر که می‌تواند زمینه‌ساز جنگ داخلی و تضعیف بیشتر امارت طالبان در آینده شود.

مرتجعین رنگارنگ دوران جمهوریت، چه چهرهای منفور جهادی سابق و چه چهره‌های لیبرال‌ها و مزدوران غربی، بعد از بازگشت ترامپ به قدرت و قطع کمک‌ها و تشدید اختلافات داخلی امارت طالبان به تحرک افتاده‌اند و در تلاش‌اند تا دوباره حمایت باداران امپریالیستی‌شان را جلب کنند و نوکری‌شان را ثابت کنند. در چند ماه گذشته نمایندگان از کشورهای امپریالیستی آمریکا و اروپا در ترکیه با این افراد دیدن کردند و خبر از ملاقات مقامات استخبارات پاکستان و سپاه پاسداران ایران نیز با آن‌ها در انقره منتشر شده است. اما این چهره‌های منفور و امتحان پس داده و در بیست سال دوران جمهوریت پوشالی غیر از چور و چپاول منابع دولتی و مستجیره اربابان و ساختن قصرها و زندگی اشراف هیچ کاری برای مردم فقیر

و عقب مانده افغانستان انجام دادند و مردم افغانستان این عناصر فساد و مزدور را به درستی میشناسند و دیگر به آن‌ها اعتماد نخواهند کرد.

## وقت تنگ است لحظه را دریاب

با تشدید اختلافات داخلی، فشارهای جهانی و گسترش ناراضی‌های مردم علیه طالبان، آینده و بقای این گروه با چالش جدی روبه‌رو شده است. اکنون، هرچند خطر درگیری‌های داخلی و تهدیدهای خارجی همچون ترامپ زنگ خطر را برای این گروه به صدا درآورده است، اما در درازمدت این مردم افغانستان هستند که باید به حیات ننگین امارت طالبانی پایان دهند.

در همین حال، نیروهای مرتجع فراری دوران جمهوریت نیز به تکاپو افتاده‌اند. نیروهای کمونیست و مترقی باید از این فرصت برای اتحاد و تقویت روحیه مبارزاتی خود بهره ببرند. ما نباید اجازه دهیم که جریان‌های ارتجاعی جهادی و لیبرال‌های وابسته به امپریالیسم آمریکا و غرب، بار دیگر توده‌های مردم را فریب دهند. هر فرد کمونیست و مبارز و هر انسانی که هنوز به آزادی و رهایی انسان باور دارد و برای جامعه‌ای عاری از استثمار و ستم مبارزه می‌کند، باید از بی‌برنامگی و سستی فاصله بگیرد و برای سازماندهی و اقدام مؤثر گام بردارد. همچنین نباید اجازه داد که بیش از این در دام بی‌باوری و سردرگمی خرده‌بورژوازی گرفتار شوند.

دگماتیسم و سکتاریسم بخش بزرگی از کمونیست‌ها را منفعول کرده است و رویونیسم بسیاری از انقلابیون را از میدان مبارزه طبقاتی دور کرده و به صف دشمنان خلق رانده است. کمونیست‌های واقعی امروز بیش از هر زمان دیگر با آزمون سختی روبه‌رو هستند. انحطاط و سرخوردگی ناشی از سلطه سیاه طالبان، روح و روان بسیاری از روشنفکران و نسل جوان را درهم شکسته است. سیر قهقرایی جامعه افغانستان و یکی از دردناک‌ترین بخش‌های انحطاط اخلاقی آن، سقوط عناصر انقلابی و شرافتمند به وضع بی‌حالی و کرختی و افتادن به دام برنامه‌های لیبرالی است.

کمونیست‌ها باید این واقعیت را درک کنند که چه در دوران اختناق سیاه طالبان و چه در دوران بیست ساله سلطه اشغال امپریالیستی، به دلیل شیوع اندیشه‌های لیبرالی و ریزیونیستی و عدم جدیت و قاطعیت کمونیست‌ها، بخش بزرگی از نیروهای انقلابی تحلیل رفتند و از صحنه مبارزه کنار زده شدند.

رفقا! اوضاع جهان و افغانستان آستان تحولات بزرگی است. این تحولات، خطرات و فرصت‌های بسیاری را برای انقلاب و مبارزان کمونیست به همراه دارد. با این حال، ناراضی‌های توده‌های مردم از وضع حاکم، به تنهایی منجر به رهایی از استثمار و ستم و جامعه طبقاتی نمی‌شود. نقش احزاب پیشاهنگ در گشودن راه و رهنمون کردن خلق به سمت انقلاب تعیین‌کننده است. بدون یک حزب انقلابی که به اساس اصول مارکسیسم-لنینیسم - مائوئیسم استوار باشد نمی‌توان طبقه کارگر و خلق را در مسیر انقلاب، برای سرنگونی ارتجاع و امپریالیسم رهبری کرد و پایه‌های حکومت دموکراتیک نوین و جامعه سوسیالیستی را بنیان نهاد.

این وظیفه به دوش هر کمونیست صدیق و هر فرد مبارز و شرافتمند است که با جدیت و قاطعیت در برابر سازش‌کاری، انفعال و انحراف بایستد و پرچم مبارزه طبقاتی را برافشته نگاه دارد. آینده انقلاب وابسته به اتحاد و هوشیاری پیشاهنگان صدیق انقلاب است.

# یاد رفیق ضیاء، بنیانگذار حزب ما و از پایه‌گذاران خط مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی در افغانستان را گرامی می‌داریم و نقش تیوریک و عملی او را در تثبیت جنبش نوین کمونیستی با افتخار ارج می‌نهم!

امروزه نیز بدون پافشاری روی خط مشی حزب و مبارزه با گرایش‌های انحرافی و بی‌باروی و همین‌طور بدون تحلیل ریشه‌های بحران ایدئولوژیک-سیاسی که دامنگیر جنبش چپ افغانستان و جهان شده است، گشایش در صفوف مبارزات انقلابی پرولتاریا دشوار خواهد بود. حزب ما امروز مصمم‌تر از همیشه بر ادامه‌ی راه، وفاداری به خط مشی حزب و تحقق اهداف انقلاب تأکید می‌ورزد و تلاش میکند تحلیل علمی از اوضاع افغانستان و جهان ارایه کند و لطمات که بعد از درگذشت رفیق ضیاء با تبارز علنی سکتاریزم و دگماتیسم و انفعالی و بی‌باروی تعداد معین از اعضای بر حزب وارد گردیده جبران کنیم و پروسه بازسازی حزب را به پیش ببریم. درست است که پس از سلطه سیاه طالبان و حرکت قهقرایی جامعه و شیوه بی‌باوری، مسیر مبارزه دشوارتر شده، اما حقانیت راه ما را نه اکثریت، بلکه درستی خط مشی حزب واقعیت‌های عینی و تاریخی تعیین می‌کنند.

## یاد و خاطره رفیق ضیاء را گرامی می‌داریم و دست‌آوردهای انقلابی‌اش را ارج می‌نهم.

نقش رفیق ضیاء در جنبش نوین کمونیستی افغانستان، همانند جایگاه نسل جدید رهبران کمونیست در سطح جهان پس از انقلاب فرهنگی چین مانند، ابراهیم کاپاکایا در ترکیه، گونزالو در پرو و چروا مازومدار در هند است. این روند که به عنوان جنبش نوین کمونیستی در جهان شناخته می‌شود، متشکل از احزاب مائوئیستی عضو «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (RIM) بود. حزب ما بخشی از این جنبش نوین کمونیستی است و رفیق ضیاء از پیشگامان آن در افغانستان به شمار می‌رود.

اکنون سوال این است که ویژگی‌های جنبش نوین کمونیستی چیست و رفیق ضیاء چه نقشی در پی‌ریزی و تثبیت آن در افغانستان داشته است؟ مبارزات ضد رویزیونیستی علیه کمونیسم دورغین شوروی در سطح جهان به پیش برده شد، در نهایت با جمع‌بندی از دست‌آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی چین، کمونیسم را به سومین مرحله تکامل اش یعنی مارکسیسم-لنینیسم - مائوئیسم تکامل داد. در افغانستان، آغاز این روند به فعالیت‌های «سازمان جوانان مترقی» باز می‌گردد که در مقابل کمونیسم دورغین شوروی مبارزه می‌کرد. اما با فروپاشی این سازمان، این مسیر متوقف شد و گرایش‌هایی چون اکونومیسم، تیوری سه جهان و رویزیونیسم نزدیک به یک ونیم دهه بر جنبش چپ افغانستان غلبه یافت.

دهه شصت خورشیدی فصل نوینی در تاریخ جنبش کمونیستی افغانستان گشوده شد: دوران تحکیم و تثبیت جنبش نوین کمونیستی که پیش‌تر در دهه چهل توسط سازمان جوانان مترقی آغاز شده بود. رفیق ضیاء یکی از پیشگامان تثبیت این جنبش انقلابی بود. همان‌طور که گفته شد، حزب ما نیز از دل همین جنبش سر برآورده است. در این دهه، زمینه جهش به پیش و گسست از سنت‌های سازمان‌هایی که از نظر ایدئولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی به ورشستگی رسیده بودند، فراهم گردید. این دگرگونی حاصل تلاش‌های نسلی جدید از کمونیست‌ها بود که در برابر گرایش‌های

پنج سال از درگذشت بنیان‌گذار حزب ما، رفیق ضیاء سپری شد. درگذشت او نه تنها ضایعه جبران‌ناپذیر برای حزب ما بود، بلکه کل جنبش چپ افغانستان را از وجود یک رهبر آگاه، باتجربه و استوار، که در کوره داغ مبارزات طبقاتی چهار دهه اخیر آبدیده شده بود، محروم ساخت. جای خالی رفیق ضیاء امروز بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود؛ امروز، زمانی که پراکندگی، انفعال و بی‌باوری عمیق، س ازمان‌ها و نیروهای انقلابی و چپ افغانستان را فرا گرفته است. امروز، که سلطه سیاه طالبان تمام جامعه را به انحطاط، خفقان و رکود فکری فرو برده است. امروز، که گرایش‌های محلی، قومی، لیبرالی و نیز روحیه فرار از کشور و ترک مبارزه در میان روشنفکر انقلابی افزایش یافته است.

گرامی‌داشت از بنیان‌گذار حزب ما، بزرگداشت از دست‌آوردهای تیوریک و پراتیک او و خدماتی‌ست که به جنبش کمونیستی افغانستان انجام داده است. تجلیل از رفیق ضیاء، پیش از هر چیز، تأکید بر تداوم مبارزه و ایستادگی بر خط مشی حزب ماست. این تجلیل، مبارزه در برابر انواع گرایش‌های انحرافی، تسلیم‌طلبی، انفعال و بی‌باوری را نیز دربر می‌گیرد. ما از نگاه عاطفی، احساسی و تقدس‌سازی به گذشته حزب و رفیق ضیاء نمی‌نگریم، بلکه با برخورد علمی و انتقادی و با دید روشن و واقع‌گرایانه گذشته مان را بررسی می‌کنیم. برای حزب ما و یک عنصر کمونیست هیچ چیز مقدس وجود ندارد. یک حزب سیاسی و یک شخصیت انقلابی و پرولتاری تا آن‌جا قابل احترام است که به منافع توده‌ها و انقلاب پای‌بند باشد. همانگونه که رفیق ضیاء خاطرنشان ساخت برای ما «مقدسات غیرقابل ایراد» و گذشته «پرافتخار» که قابل بررسی نباشد وجود ندارد.

در مسیر پیکار، زندگی، مبارزه و پایداری رفیق ضیاء همیشه برای ما رهنما بوده است. او در دشوارترین شرایط، رفقا را از منجلاب بی‌باوری، التقاط‌گرایی و سردرگمی به سمت مبارزه و پایداری رهنمایی می‌کرد. در سی سال پیش - در دوره نخست حاکمیت طالبان - بخشی از رفقا از ادامه مبارزه بازماندند و به ورطه گرایش‌های ناسیونالیستی، لیبرالی و تسلیم‌طلبی افتادند؛ اما حزب تحت رهبری رفیق ضیاء با پایداری تمام توانیست از این تهلکه عبور کرده و لطمات وارده را جبران کند.

در بیست سال اشغال امپریالیستی کشور، با رشد گرایش‌های لیبرالی و فراهم شدن امکانات مادی برای افراد و سازمان‌هایی که مدعی چپ بودند، بسیاری از افراد از مبارزه انقلابی فاصله گرفتند. اما بازم این رفیق ضیاء بود که نه تنها اعضای متزلزل حزب را از دام تطمیع و فریب ارتجاع و امپریالیسم محفوظ نگه داشت، بلکه علاوه‌تأ، با پیشبرد نقدها و مباحث تیوریک، نقش مهمی در مقابله با گرایش‌های تسلیم‌طلبانه، مادی‌گرایی و لیبرالیسم سازمان‌های چپ در افغانستان ایفا کرد؛ امری که به‌گونه‌ای مؤثر به تحکیم مبارزه ضداشغال و ضدامپریالیستی در کشور کمک کرد.

رفیق ضیاء نمونه‌ای از یک رهبر کمونیست واقعی بود که بر اصول کمونیسم وفادار باقی ماند و در راستای تثبیت خط مشی کمونیستی و استراتژی مبارزاتی، از پیشاهنگان نترس و خستگی‌ناپذیر در افغانستان بود. او در برابر ناملایمات و طوفان‌ها چون کوهی استوار ایستاد و با جسارت، از هر آنچه کهنه و ارتجاعی بود گسست نمود.

انحرافی چون اکونومیسم، ناسیونالیسم و رویزیونیسم ایستادگی کردند و در سطح جهانی نیز با تکیه بر دست‌آوردهای انقلاب فرهنگی چین و تجربه جنگ خلق در پرو و «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در یک پیوند انترناسیونالیستی با سایر احزاب و عناصر مائوئیست در جهان قرار گرفتند.

سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ خورشیدی از تعیین‌کننده‌ترین دوره در روند تثبیت جنبش نوین کمونیستی در افغانستان بود. در ماه ثور سال ۱۳۶۴، رفیق ضیاء چند اثر مهم در نقد ساما و نظرات قیوم رهبر منتشر کرد؛ از جمله: «رویزیونیسم، پایه ایدئولوژیک تسلیم‌طلبی»، «تیوری سه جهان؛ استراتژی بین‌المللی رویزیونیست‌های چینی» و «چرا و چگونه جنگ مقاومت ملی ما به پیروزی می‌رسد». نشر این آثار، ضربه‌ای سنگینی بر پیکر جریان‌های سنتی وارد کرد و نقش مهم در رونق، حفظ و تداوم جنبش نوین کمونیستی در افغانستان ایفا نمود.

اما این سند اعلام مواضع «سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان» بود که مهمترین مسایل ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی جنبش بین‌المللی و جنبش کمونیستی افغانستان را به روشنی توضیح داد و اصطلاح «مائوئیسم» را به جای «اندیشه مائوتسه‌دون» به کار برد. این سند نخستین سند جامع کمونیستی در افغانستان بود که خط مشی کمونیستی، استراتژی مبارزاتی و اهداف انقلاب را به روشنی ترسیم می‌کرد. این سند شامل بخش‌هایی چون: اوضاع جهانی، جنبش جهانی کمونیستی، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، سه چهره رویزیونیسم معاصر، انترناسیونالیسم پرولتری، جنبش کمونیستی افغانستان و برداشت ما از آن، اوضاع افغانستان و وضعیت طبقاتی نیروهای سیاسی و وظایف اساسی مبارزاتی بود.

در این سند، زبان و ادبیات کمونیستی از حالت لفافه‌گویی، دوپهلوی و محتاطانه بیرون آمد و جای آن را ادبیات روشن، صریح و کمونیستی گرفت. رفیق ضیاء به‌درستی دریافت که بنیانگذاری یک حزب کمونیست واقعی بدون خط ایدئولوژیک - سیاسی روشن ممکن نیست: «تشکیل سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان» و انتشار اعلام مواضع آن نه تنها امر مبارزه در راه تاسیس حزب کمونیست افغانستان را بصورت جدی به پیش راند، بلکه با تأمین عضویت سازمان در «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» جایگاه شایسته کمونیست‌های انقلابی کشور در جنبش بین‌المللی کمونیستی نیز تثبیت گردید.

یکی از ضعف‌های بنیادی سازمان‌های سنتی، از جمله «سازمان جوانان مترقی»، بی‌توجهی یا کم‌توجهی به جنبش بین‌المللی کمونیستی بود. رفیق ضیاء این کاستی را هم از منظر تیوریک به‌گونه‌ای ژرف مورد نقد قرار داد و هم در عرصه عمل، زمانی که «سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان» به عضویت «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (RIM) درآمد، برای نخستین بار راه حل عملی برای آن ارائه کرد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ میلادی توسط تعداد از احزاب و سازمان‌های مائوئیستی تأسیس شده بود. پیوستن سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان به RIM، فصل نوینی در تاریخ مبارزات جنبش کمونیستی کشور گشود. برای نخستین بار، جنبش کمونیستی افغانستان به‌طور فعال و زنده در پیوند با احزاب و سازمان‌های کمونیستی و با روحیه انترناسیونالیستی پرولتری قرار گرفت.

همکاری با RIM نه تنها اصل انترناسیونالیستی مبارزه را در افغانستان تقویت نمود، بلکه به تعمیق و ارتقای دانش تیوریک جنبش کمونیستی کشور نیز یاری رساند. ارگان رسمی RIM، یعنی «جهان برای فتح»، به یکی از منابع مهم تیوریکی و آموزشی در میان کمونیست‌های افغانستان مبدل گردید. رفیق ضیاء با تکیه بر آموزه‌های مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم



و درک مشخص از اوضاع سیاسی، اجتماعی افغانستان، در شکل‌گیری یک تشکیلات نوین کمونیستی «سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان» نقش تعیین‌کننده ایفا کرد؛ تشکیلاتی که در ادامه زمینه را برای تاسیس حزب کمونیست افغانستان فراهم ساخت.

رفیق ضیاء و نسل نوین از کمونیست‌ها، با وجود شرایط دشوار و چالش‌های امنیتی، سیاسی و فضای جنگ داخلی، توانستند مبارزه طبقاتی را بر مبنای شکل‌گیری جنبش نوین کمونیستی، کیفیتی نوین ببخشند. مبارزه با اشغالگری امپریالیستی و ارتجاع مذهبی داخلی و همین‌طور مبارزه با انواع اپورتونیسم دورنی جنبش چپ افغانستان و نقد گرایش‌های تسلیم‌طلبانه‌ای چون «سازمان رهایی» و بقایای ساما با جدیت و کیفیت بهتر ادامه یافت. جنبش نوین کمونیستی افغانستان و به ویژه حزب ما تحت رهبری رفیق ضیاء، نه تنها عضو فعال جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود، بلکه تا حدود معینی، سهم ارزنده نیز در عرصه خدمات تیوریک به جنبش کمونیستی منطقه و جهان ایفا نمود.

# سقوط رژیم بشار اسد و قدرت‌گیری بینادگرایان اسلامی در سوریه: عوامل و پیامدهای آن

رژیم بشار اسد سقوط کرد و «هیئت تحریرالشام» همراه با گروه‌های اسلام‌گرای متحد خود، کنترل بخش بزرگی از خاک سوریه را به دست گرفتند. سرعت فروپاشی رژیم بشار اسد، بسیار شبه به سقوط حکومت دست‌نشانده اشرف غنی در سه سال گذشته در افغانستان بود. هرچند اسلام‌گرایان در سه تا چهار دهه گذشته یکی از بازیگران مهم صحنه سیاسی و جنگ‌های ارتجاعی در خاورمیانه بوده‌اند، اما قدرت‌گیری هیئت تحریرالشام در سوریه به نکته اوج این روند تبدیل شده است. سوریه همچنان وضعیت بسیار مبهم و پیچیده دارد و این کشور به گره‌گامی تضادها و میدان رقابت میان قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه تبدیل شده است. بخش‌های از خاک این کشور در تحت اشغال کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی قرار دارند و هرج‌ومرج و خلاء قدرت سیاسی از ویژگی‌های بارز دیگر این کشور است. آوارگی، فقر و ناامنی هنوز در این کشور بی‌داد می‌کنند.

رژیم بشار اسد در جریان بهار عربی سال ۲۰۱۱، اعتراضات مردمی در سوریه را که در اعتراض به اختناق، فقر و فساد شکل گرفته بود، به شدت سرکوب کرد. این اعتراضات که با هدف سرنگونی رژیم استبدادی اسد آغاز شده بود، با خشونت بی‌سابقه‌ای از سوی حکومت مواجه شد. این سرکوب با حمایت نیروهای هوایی روسیه، شبه‌نظامیان وابسته به سپاه قدس ایران و گروه‌های محور مقاومت، از جمله حزب‌الله لبنان، حشدالشعبی و لشکر فاطمیون صورت گرفت.

این وضعیت، سوریه را به میدان جنگی نیابتی تبدیل کرد و فرصتی را برای کشورهای ارتجاعی منطقه، از جمله ترکیه، قطر، اسرائیل و همچنین امپریالیسم آمریکا، فراهم کرد تا از گروه‌های اسلام‌گرای مخالف رژیم اسد حمایت کنند. جنگی که با ماهیت ارتجاعی خود، پیامدهای فاجعه‌باری برای سوریه به همراه داشت، از جمله ویرانی گسترده زیرساخت‌های کشور، قتل‌عام بیش از نیم میلیون نفر، آوارگی بیش از نیمی از جمعیت، و ظهور نیروهای بنیادگرا.

## اردوغان، پان‌ترکیسم و بنیادگرایی اسلامی

رژیم ترکیه تحت رهبری اردوغان نزدیک به دو دهه است که به سیاست‌های توسعه طلبانه منطقه‌ای بیشتر رو آورده است. این سیاست‌ها اکنون شمال آفریقا، شبه‌جزیره بالکان و جنوب قفقاز را در بر می‌گیرد. «فتح شام» شاید آخرین بازی توسعه‌طلبانه اردوغان و سیاست بیرون‌گرایی او نباشد. در گذشته، دولت ترکیه تحت رهبری اردوغان، در مقایسه با جمهوری اسلامی ایران نفوذ کمتر در سوریه داشت. این وضعیت برای رژیم مرتجع و توسعه‌طلب ترکیه قابل تحمل نبود.

یکی از ابزارهای اردوغان برای امتیازگیری در سوریه و خاورمیانه میان قدرت‌های امپریالیستی روسیه و آمریکا، استفاده از نیروهای بنیادگرایی اسلامی بوده است. سیاست اردوغان در سوریه، هم با امپریالیسم روسیه به دلیل حمایتی آن از رژیم بشار اسد، و هم با امپریالیسم آمریکا به دلیل پشتیبانی آن از گروه‌های کردی سوریه، در تقابل قرار داشت. استفاده ترکیه از گروه‌های افراطی اسلامی مانند تحریرالشام در سوریه، ریشه در این بازی پرتنش و مخاطره‌آمیز در امواج پرتلاطم خاورمیانه دارد.

با این حال، تجربه ثابت کرده است که استفاده از گروه‌های افراطی اسلامی گرا، می‌تواند عواقب خطرناکی برای این کشورها به همراه داشته باشد. به طور مثال حمایت پاکستان از طالبان عواقب سنگین برای این کشور به همراه داشته است. واقعیت این است که رژیم‌های ارتجاعی مانند ترکیه و پاکستان، گریزی از این بازی پر ریسک ندارند. توسعه‌طلبی اردوغان و بازی در گرداب خاورمیانه می‌تواند سرنوشت مشابه جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونیستی اسرائیل برای ترکیه رقم بزند. اکنون ترکیه نقشی را در سوریه ایفا می‌کند که جمهوری اسلامی ایران در زمان رژیم بشار اسد داشت. این کشور نه تنها گروه نیابتی‌ای به نام «ارتش ملی سوریه» در اختیار دارد که در

این وضعیت، سوریه را به میدان جنگی نیابتی تبدیل کرد و فرصتی را برای کشورهای ارتجاعی منطقه، از جمله ترکیه، قطر، اسرائیل و همچنین امپریالیسم آمریکا، فراهم کرد تا از گروه‌های اسلام‌گرای مخالف رژیم اسد حمایت کنند. جنگی که با ماهیت ارتجاعی خود، پیامدهای فاجعه‌باری برای سوریه به همراه داشت، از جمله ویرانی گسترده زیرساخت‌های کشور، قتل‌عام بیش از نیم میلیون نفر، آوارگی بیش از نیمی از جمعیت، و ظهور نیروهای بنیادگرا.

فروپاشی رژیم بشار اسد ریشه در عوامل متعدد داشت. این رژیم، که طی نیم قرن با تکیه بر استبداد، سرکوب و حمایت خارجی به حیات خود ادامه داده بود، در نهایت سوریه را به عرصه جنگ‌های نیابتی میان قدرت‌های امپریالیستی و بازیگران ارتجاعی منطقه کشاند. گروه‌های اسلام‌گرا نیز با حمایت کشورهای ارتجاعی منطقه، سوریه را به جولانگاه خود تبدیل کردند. علاوه بر این، تحریم‌های شدید کشورهای غربی، به‌ویژه امپریالیسم آمریکا، همراه با بیش از یک دهه جنگ داخلی، اقتصاد سوریه را به‌طور کامل نابود کرد.

رژیم بشار اسد و به‌ویژه ارتش سوریه، تحت فشار جنگ داخلی و تحریم‌ها عملاً از دورن فروپاشیده بود. با درگیر شدن حامیان اصلی رژیم، مانند روسیه در جنگ اوکراین و ایران در بحران خاورمیانه و لبنان، زمینه سقوط رژیم اسد بیش از پیش فراهم شد. این وضعیت فرصتی را برای هیئت تحریرالشام و حامیان منطقوی و جهانی آن‌ها، از جمله ترکیه، قطر و امپریالیسم انگلیس و آمریکا فراهم نمودند، تا بساط رژیم اسد را به صورت کامل برچینند.

سوریه در طی پنجاه سال حاکمیت خاندان اسد، و به‌ویژه در ۱۲ سال جنگ داخلی به میدان جنگ نیابتی میان قدرت‌های امپریالیستی روسیه و متحدان منطقوی‌شان از یک طرف و امپریالیسم آمریکا و متحدانش از طرف تبدیل شده بود. با درگیری روسیه در جنگ اوکراین، عملاً معادله به نفع محور امپریالیست‌های غربی به رهبری آمریکا تغییر کرد. این امر موجب

سوریه در طی پنجاه سال حاکمیت خاندان اسد، و به‌ویژه در ۱۲ سال جنگ داخلی به میدان جنگ نیابتی میان قدرت‌های امپریالیستی روسیه و متحدان منطقوی‌شان از یک طرف و امپریالیسم آمریکا و متحدانش از طرف تبدیل شده بود. با درگیری روسیه در جنگ اوکراین، عملاً معادله به نفع محور امپریالیست‌های غربی به رهبری آمریکا تغییر کرد. این امر موجب

سوریه در طی پنجاه سال حاکمیت خاندان اسد، و به‌ویژه در ۱۲ سال جنگ داخلی به میدان جنگ نیابتی میان قدرت‌های امپریالیستی روسیه و متحدان منطقوی‌شان از یک طرف و امپریالیسم آمریکا و متحدانش از طرف تبدیل شده بود. با درگیری روسیه در جنگ اوکراین، عملاً معادله به نفع محور امپریالیست‌های غربی به رهبری آمریکا تغییر کرد. این امر موجب

خدمت منافع ترکیه علیه کردهای سوریه می‌جنگد، بلکه اردوغان نزدیک‌ترین حامی هیئت تحریرالشام نیز به شمار می‌رود. هرچند گزارش‌های متعددی از اختلافات و درگیری‌های میان ارتش ملی سوریه و هیئت تحریرالشام منتشر شده است.

## امپریالیسم آمریکا، اسرائیل و سوریه

از سقوط رژیم بشار اسد، امپریالیسم آمریکا بیشترین نفع را برده است. این نفع عمدتاً به این دلیل است که پیروزی تحریرالشام در سوریه باعث کوتاه شدن دست جمهوری اسلامی ایران و محدود شدن نفوذ و پایگاه‌های نظامی روسیه در این کشور شده است. آمریکا اکنون علاوه بر پایگاه‌های نظامی در جنوب و شرق سوریه، به تازگی در کوبانی و چند مرکز دیگر در شمال سوریه جای نیروهای روسیه را گرفته است.

اما بزرگترین چالش آمریکا در حال حاضر در سوریه، تقابل و تضاد منافع آن با متحد منطقه‌ای‌اش یعنی ترکیه است. این تضاد می‌تواند منازعه و کشمکش ترکیه و اسرائیل را بر سر سوریه تشدید کند، که تا حد زیاد اکنون نیز شاهد آن هستیم. این امر سبب خواهد شد ترکیه به سمت امپریالیسم روسیه و چین بیشتر نزدیک شود. همانطور که گفته شد، حفظ پایگاه‌های روسیه در شهرهای لاذقیه و طرطوس در سواحل غربی سوریه با تایید و همراهی ترکیه صورت گرفته است. در کل اوضاع پیچیده و بغرنج خاورمیانه، نشان از تغییر موازنه‌ای قدرت‌های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه دارد که خود آشوب‌های بیشتر را در منطقه و جهان به دنبال خواهد داشت.

هرچند نفوذ ترکیه به‌عنوان عضو «ناتو»، به تقویت این سازمان در سوریه انجامیده و توازن قدرت را به نفع بلوک امپریالیستی غرب به رهبری آمریکا در خاورمیانه تقویت کرده است. اما مسئله اصلی برای امپریالیسم آمریکا اکنون، توسعه‌طلبی و امتیازطلبی اردوغان به عنوان بازیگر عمده در سوریه است. تا اکنون اردوغان و ارتش ترکیه به کمتر از نابودی نیروهای کرد سوریه یا یگان‌های مدافع خلق (YPG) و حکومت خود مختار روژاوا در سوریه قانع نشده‌اند.

امپریالیسم آمریکا برای حفظ هژمونی جهانی‌اش نیاز دارد که خاورمیانه را تحت سلطه داشته باشد و تضادها میان متحدان و نوکران منقظ‌شده‌اش را مدیریت کند. به همین دلیل، امپریالیسم آمریکا برای کنترل هیئت تحریرالشام، توسعه‌طلبی اردوغان و حفظ موازنه قدرت میان ترکیه و اسرائیل، همچنین جلوگیری از بازگشت ایران و گسترش نفوذ چین و روسیه، به حضور اشغالگرانه‌اش در سوریه ادامه خواهد داد.

ادامه در صفحه ۲۷



اردوغان و ارتش ترکیه در طول هفت هشت سال گذشته تلاش‌های زیاد برای عادی سازی وضعیت گروه تحریرالشام انجام داده‌اند، گروهی که در این مدت کنترل استان ادلب را در اختیار داشت. گویا به نظر می‌رسد، ترکیه نه تنها حامی این گروه است، بلکه نظام ترکیه اردوغانی می‌تواند الگویی برای احمد شرع حاکم فعلی سوریه باشد. با این حال، افرادی که تحت رهبری البغدادی، رهبر داعش، فعالیت کرده و بعداً به ایمن الظواهری بیعت نموده باشند، مشکل بتوانند، مدل اسلامی‌گرایی اردوغانی را در سوریه عملی کنند.

هرچند احمد شرع برای تحکیم دولت مرکزی و اتحاد سوریه، در تلاش است حمایت کشورهای امپریالیستی را جلب کند. اما رویکرد زیبوانه در مقابل حملات هوایی نابودکننده اسرائیل تا کنون واکنش‌های زیادی هم در داخل این گروه و هم در میان سایر گروه‌های بنیادگرایی اسلامی ایجاد کرده است. داعش در اعلامیه گروه تحریرالشام را مرتد خوانده و گفته است که این گروه با حمایت «کافران» به قدرت رسیده است. القاعده در پیام از گروه تحریرالشام خواسته که مبارزات اصلی‌شان علیه اسرائیل باشند و حمایت از مردم فلسطین را در اولویت قرار دهند. گفته می‌شود پیام القاعده بر اعضای تحریرالشام اثر گذاشته و سطح ناراضی‌گری در دوزن این گروه را تشدید کرده است. هیئت تحریرالشام اکنون در وضعیتی مشابه طالبان قرار گرفته است؛ آن‌ها در تلاش برای ایجاد تعادل میان جلب رضایت جهانی و حفظ انسجام داخلی، با چالش‌های بزرگی مواجه هستند. این وضعیت نشان‌دهنده بحران عمیق در رهبری گروه و اختلافات ایدئولوژیک میان جناح‌های مختلف آن است.

بسیار از تحلیل‌گران، احزاب چپ و کمونیست سقوط سریع رژیم بشار اسد و تسلط تحریرالشام را نتیجه بازی‌های پشت پرده آمریکا و اسرائیل می‌دانند. در این‌که امپریالیسم آمریکا از سقوط رژیم اسد و کوتا کردن دست ایران از سوریه نفع برده است جای بحث ندارد. همچنین، شک نیست که اطلاعات امنیتی آمریکا و اسرائیل در جریان پلان و برنامه اردوغان و تحریرالشام قرار داشتند و از آن‌ها حمایت کردند. با این حال، مطلق کردن این مسئله و ادعای اینکه احمد شرع و هیئت تحریرالشام عروسک‌های دست‌آموز آمریکا و اسرائیل هستند، می‌تواند به سطح اندیشی و تیوری توطئه دامن بزند. گروه‌های افراطی اسلامی، مانند بسیاری از نیروهای ارتجاعی دیگر، فرصت‌طلب، مصلحت‌اندیش و استفاده‌جو هستند. برعلاوه، شکست خلافت داعش در سوریه و عراق و پیروزی طالبان در افغانستان، در تغییر دیدگاه و روش تحریرالشام بی‌تاثیر نبوده است.

هفت سال تجربه حاکمیت «دولت نجات ملی» تحت نظارت و حمایت ترکیه و قطر در ادلب برای احمد شرع و هیئت تحریرالشام تخته مشق بود تا برای کسب قدرت سیاسی در سوریه خیز بردارند. هیئت تحریرالشام مانند طالبان ادعای جهاد جهانی ندارد و حتی فراتر از آن، تاکنون تطبیق شریعت را جدی پیگیری نکرده است. این گروه خواهان ایجاد دولتی قانون و برگزاری انتخابات است. در طول اداره خود در استان ادلب، هیئت تحریرالشام نه تنها از داعش و القاعده فاصله گرفت، بلکه در برخی موارد اقداماتی در هماهنگی با آمریکا انجام داد. به همین دلیل، آمریکا در منطقه ادلب رهبر داعش را هدف قرار داد. با وجود تلاش مذبحانه که هیئت تحریرالشام و نمایش مقطعی احمد شرع، این گروه نتوانسته است نگرانی‌ها و بدگمانی‌های موجود نسبت به خود را از بین ببرد. گزارش‌های متعدد از انتقام‌گیری و بدرفتاری‌ها با اقلیت‌های مذهبی و قومی، از جمله مسیحیان، علویان و دروزیان به نشر

# پیروزی دوباره ترامپ: بیم و امیدهای ارتجاع و طالبان

و بیرون کشیدن تسلیحات جدید از انبارها، نشانه‌های آشکاری از احتمال گسترش جنگ حتی در مقایسه جهانی به شمار می‌رود. علی‌الرغم افزایش تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی، همچنان تضاد میان امپریالیسم و ملیت‌ها و توده‌ها تحت‌ستم جهان به عنوان تضاد عمده جهانی محسوب می‌شود. دلیل آن این است که جنگ‌های جاری چه در اوکراین و چه در خاورمیانه، عمدتاً علیه توده‌ها و ملیت‌های تحت‌ستم مانند اوکراین، فلسطین، لبنان، سوریه و یمن به پیش می‌رود.

نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی در طول بیش از صد سال گذشته بارها جنگ‌های ویرانگر و هولناک را بر مردم جهان تحمیل کرده و موجب کشتار و رنج بی‌پایان برای توده‌های مردم شده است. در سه سال گذشته نیز جهان شاهد جنایت‌های هولناک علیه مردمان بی‌دفاع به ویژه زنان و کودکان در کشورهای همچون اوکراین، فلسطین، لبنان و یمن بوده است. جنگ‌افروزی و مسابقه تسلیحاتی بخش جدایی‌ناپذیر از حیات ننگین نظام سود و سرمایه است. این جنگ‌های ویرانگر، زندگی کارگران و دیگر زحمتکشان را نابود می‌کنند، اما برای طبقات حاکمه فرصت و نعمت برای افزایش سود و گسترش سلطه محسوب می‌شوند. فقر، گرسنگی، سرکوب و تحقیر توده‌ها، غارت منابع طبیعی، و بحران محیط‌زیست از ویژگی‌های ذاتی نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی هستند. این نظام، با قربانی کردن اکثریت جامعه و تخریب زیربنایها و محیط‌زیست، تنها به بقای و انباشت بی‌پایان ثروت برای اقلیتی کوچک ادامه می‌دهند.

کسانی که جنگ‌افروزی و مسابقه تسلیحاتی را صرفاً نتیجه خودخواهی، رقابت شخصی رهبران و یا عوامل مذهبی و قومی می‌دانند، از درک عمق مسئله غافل‌اند. این افراد ارتباط میان جنگ‌افروزی و ساختار نظام سرمایه‌داری - امپریالیستی جهان را نادیده می‌گیرند و از فهم این حقیقت عاجز هستند که فاشیسم در بطن نظام سرمایه‌داری پرورش می‌یابد. در واقع فاشیسم همان دیکتاتوری عریان طبقاتی سرمایه‌داری است که نقاب دموکراسی را کنار می‌گذارند و به‌طور آشکار به جان، آزادی و حقوق توده‌های مردم حمله می‌کنند.

ظهور رهبران راست افراطی و فاشیست مانند ترامپ نیز باید در چارچوب ساختار سرمایه‌داری تحلیل شود. گرایش آشکار فاشیستی نظیر علم‌ستیزی، مهاجرت‌ستیزی و زن‌ستیزی، و نفرت‌پرانی علیه کارگران و زحمتکشان، مردمان رنگین‌پوست و ملیت‌های تحت‌سلطه جهان، به وضوح در رفتار و عمل‌کرد ترامپ و هوادارانش مشهود است. این پدیده‌ها از پیامدهای طبیعی و ساختاری نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی هستند که به سمت سرکوبگری عریان و فاشیستی سوق می‌یابد.

## فاشیسم ترامپ و بنیادگرایی طالبان: تقابل یا تعامل

پیروزی مجدد ترامپ بسیاری بیم و امیدهای زیادی را در میان رهبران کشورهای امپریالیستی و اتجاعی جهان برانگیخته است. در این میان جالب است که نه تنها مقامات فراری رژیم سابق افغانستان بلکه، طالبان نیز از بازگشت ترامپ ابراز امیدواری کرده‌اند. سخنگویان جبهه مقاومت و نیروهای مخالف طالبان، پیروزی ترامپ را به «فال‌نیک» گرفته‌اند، زیرا معتقدند که سیاست‌های مدارا و حمایت‌گرانه بایدن و حزب دموکرات تا کنون به تقویت و تداوم سلطه طالبان در افغانستان کمک کرده است. آن‌ها انتظار دارند که ترامپ برخلاف بایدن، سیاست سخت‌گیرانه و قاطع را علیه طالبان اتخاذ کند و کمک‌های مالی به افغانستان تحت کنترل این گروه را متوقف سازد. طالبان، هرچند به‌ظاهر از پیروزی ترامپ و انتخاب اعضای کابینه‌اش که

ترامپ بار دیگر به کاخ سفید بازمی‌گردد، مکانی که اداره بزرگترین قدرت امپریالیستی جهان‌خوار دنیا است. مرد نژادپرست و زن‌ستیزی که برگزیدن او به عنوان چهل‌وهفتمین رئیس جمهور آمریکا موجب واکنش‌های گسترده‌ای در سطح جهان و از جمله افغانستان شده است. جسارت دیوانه‌وار و غیرقابل پیش‌بینی بودن او موجب دلهره و نگرانی در میان دشمنان و حتی برخی دوستانش شده است. ترامپ کمتر از دو ماه دیگر سکان رهبری کاخ سفید را به دست خواهد گرفت. این بار اما، او با قدرت و جسارت بیشتر وارد کاخ سفید خواهد شد و برنامه‌های ناتمام گذشته‌اش را گویا به سرانجام خواهد رساند.

ترامپ و جنبش تحت رهبری او را باید در چارچوب ساختار نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی حاکم بر آمریکا تحلیل کرد. او به عنوان رئیس جمهور مجری برنامه‌های امپریالیستی است که توسط بخش از طبقه حاکمه آمریکا طراحی شده‌اند، تا هژمونی و سلطه جهانی به خطر افتاده این کشور را حفظ و تداوم بخشند. شعارهای مانند «اولویت دادن به آمریکا» و «بازگردان عظمت دوباره به آمریکا» محرک و هدف اصلی ترامپ و جنبش تحت رهبری او هستند.

سیاست و برنامه‌های ترامپ، با وجود ویژگی‌های منحصر به فردش در بسیاری از جهات ادامه‌دهنده سیاست‌ها و برنامه‌های ضدانسانی و امپریالیستی آمریکا در جهان است. هدف اصلی این سیاست‌ها حفظ برتری قدرت و سلطه جهانی آمریکا بوده است؛ سیاست‌هایی که همواره با نژادپرستی، ضدیت با مهاجرین، مردمان رنگین‌پوست و زنان همراه بوده و ریشه در تاریخ ۲۵۰ ساله این کشور دارد. به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم، سلطه‌جویی و غارتگری آمریکا در جهان ابعاد گسترده یافت و به یکی از ارکان اصلی سیاست خارجی این کشور تبدیل شد.

ایالات متحده آمریکا، برپایه‌ای نسل‌کشی ۹۰ فیصد بومیان و به برده‌گی کشیدن سیاه‌پوستان شکل گرفته و با تجاوز، غارت و سلطه بر بخش بزرگ از جهان به حیات خود ادامه داده است. در داخل این کشور، سرکوب خشن دولتی و جنبش‌های فاشیستی مانند کوکلاکس کلان‌ها، برای سرکوب برده‌ها و توده‌ها از ابزارهای اصلی حفظ سلطه و نظم بوده است. در سطح جهانی نیز، سرکوب، تجاوز و ترور علیه احزاب و جنبش‌های ملی، مترقی و کمونیستی و ملیت‌های تحت‌سلطه، در طول هشتاد سال گذشته، به عنوان راهبرد اصلی حفظ هژمونی و سلطه جهانی این کشور عمل کرده است. تجاوز و سلطه‌طلبی آمریکا موجب کشتار و نابودی هزاران مبارز ملی، مترقی و کمونیستی و همچنین سرکوب و اسارت توده‌ها و ملیت‌های تحت‌سلطه در سراسر جهان شده است.

نمونه بارز از این سیاست‌ها، اشغال افغانستان به مدت بیست سال بود. تجاوز که نه تنها انقیاد ملی را برای مردم افغانستان در پی داشت، بلکه باعث کشتار، زخمی و آوارگی میلیون‌ها نفر در این کشور شد و پیامدها و تبعات مخرب اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این سلطه و اشغال بر زندگی و آینده مردم افغانستان بر جای گذاشت.

هرچند تاکنون تسلیحات هسته‌ای، جهانی‌سازی و وابستگی متقابل اقتصاد جهانی به عنوان عوامل بازدارنده از جنگ هسته‌ای عمل کرده است. اما جهان اکنون به‌طور خطرناکی به سمت گسترش جنگ‌ها و بحران‌های مه‌رناپذیر پیش می‌رود. بحران و جنگ‌های منطقه‌ای اوکراین و خاورمیانه پتانسیل شعله‌ور شدن به دیگر مناطق جهان را دارند. هم‌زمان بحران‌های جهانی فقر، مهاجرت و محیط‌زیست زمینه را برای تشدید و گسترش این جنگ‌ها فراهم کرده است. شکل‌گیری بلوک‌ها و صف‌بندی از کشورهای امپریالیستی در دو محور متخاصم، افزایش تولید و صیقل‌دادن تسلیحات جنگی

بسیاری از آنها مواضعی ضدطالبانی دارند، نگران هستند، اما در عین حال، وزارت خارجه طالبان و سخنگوی این گروه در قطر در اعلامیه ابراز امیدواری کرده‌اند که با بازگشت ترامپ به کاخ سفید، بندهای از «توافق نامه دوحه» جنبه عملی پیدا کند.

طالبان در طول سه سال حاکمیت خود دریافته‌اند که انزوای جهانی آن‌ها تا حد زیادی تحت تأثیر روابطشان با آمریکا است. از این‌رو، این گروه تلاش می‌کند با دنبال کردن «سیاست متوازن» در تعامل با کشورهای امپریالیستی، از نزدیکی بیش از حد به روسیه و چین اجتناب کند.

کشورهای امپریالیستی روسیه و چین از طرق مختلف، از جمله حمایت و ترغیب و اعمال فشار، تلاش دارند طالبان را از نزدیکی با امپریالیسم آمریکا دور نگاه دارند. با این حال، در سه سال گذشته، روابط نزدیک طالبان با این کشورها آنگونه که این گروه انتظار داشتند، پیشرفت چشمگیری نداشته است. تنگنای اقتصادی و انزوای سیاسی، طالبان را وادار کرده تا برای حفظ ثبات حکومت‌شان و رهایی از تنگنایی اقتصادی، مناسبتش با آمریکا را بهبود ببخشد. طالبان امیدوارند که بازگشت ترامپ به قدرت، منجر به رفع تحریم‌ها علیه رژیم آن‌ها، آزادسازی دارایی‌های مسدودشده افغانستان، و اجرای یکی از بندهای مهم توافق نامه دوحه، یعنی همکاری اقتصادی میان آمریکا و افغانستان شود.

قدرت رسید، این بار با تجربه و قدرت بیشتر وارد کاخ سفید خواهد شد. او احتمالاً کمتر از اطاعت و همراهی کامل طالبان رضایت نخواهد داد. از همه مهمتر اینکه طالبان در شرایط کنونی نمی‌توانند بدون در نظر گرفتن روابط خود با کشورهای مانند چین، ایران و روسیه، به آسانی وارد معامله با آمریکا شوند، به‌ویژه در شرایطی که تضاد میان بلوک‌های امپریالیستی شدت یافته و روابط طالبان با کشورهای چین و روسیه طی سه سال گذشته توسعه یافته است.

علاوه بر این، در داخل طالبان نیز شکاف‌های عمیقی درباره سیاست خارجی وجود دارد. رهبر طالبان، مولوی هبت‌الله اخوندزاده، و حلقه نزدیک با او در کندهار، به شدت مانع از نزدیکی سایر رهبران طالبان به آمریکا می‌شوند. با این اوصاف، بهبود روابط میان طالبان و امپریالیسم آمریکا تحت رهبری ترامپ نه تنها دشوار به نظر می‌رسد بلکه ممکن است رژیم طالبان با تحریم‌ها و فشارهای بیشتر از سوی آمریکا مواجه شود. حتی آنگونه که زمان ترامپ تهدید کرده بود، ممکن است ارتش آمریکا در زمان ترامپ تجهیزات نظامی به جامانده در افغانستان را بمباران و نابود کند.



### جمع‌بندی

ترامپ این بار عنان‌گسخته‌تر از دوره قبل وارد کاخ سفید خواهد شد. این وضعیت، در حالی که جهان هم‌اکنون با جنگ‌ها و بحران‌های فزاینده و خطرناک مواجه است، می‌تواند پیامدهایی به مراتب فاجعه‌بارتر به همراه داشته باشد.

بازگشت ترامپ همچنین بر اوضاع افغانستان تأثیر خواهد گذاشت. بعید است که ترامپ بتواند، روابط خود با طالبان را بهبود بخشد. به نظر می‌رسد تحریم‌ها و فشار بر رژیم طالبان افزایش یابد و فقر و گرسنگی توده‌ها، که همین حالا نیز وضعیت وخیمی دارد، بدتر شود. به‌طور کلی، شرایط به سمت وضعیت نامنتظرها در حرکت است.

ما باید برای هرگونه اوضاع غیرمترقبه آماده باشیم. خطرات و فرصت‌های زیادی پیش‌روی مردم افغانستان و همچنین مبارزان انقلابی و کمونیست قرار دارد. فقط با برخورداری از روحیه‌ای پولادین یک کمونیست واقعی می‌توان از این شرایط سخت عبور کرد و از مشکلات نهراسید و با استواری بر خط مشی حزب استوار ایستاد. درک درست از شرایط جدید و پیچیدگی‌های آن و ارائه تحلیل‌های عملی، لازمه حرکت در این مسیر است. باید با تلاش و مبارزه پیگیر، برای تحکیم و گسترش حزب و مبارزه انقلابی گام برداشت.

۱۲ قوس ۱۴۰۳

ترامپ اما برنامه‌های متفاوت درباره افغانستان دارد. او در کارزارهای انتخاباتی خود بارها از هریس و حزب دموکراتیک انتقاد کرده و آن‌ها را متهم ساخته که پایگاه هوایی بگرام را در اختیار چینی‌ها و تجهیزات نظامی آمریکا به ارزش ۸۵ میلیارد دلار را به طالبان رها کرده‌اند. علاوه بر این، منابع طبیعی افغانستان نیز یکی از دغدغه‌های اصلی ترامپ است. به نظر ترامپ در غیاب آمریکا در افغانستان، چینی‌ها از این منابع بهره‌داری خواهند کرد. از آنجایی که سیاست خارجی ترامپ عمدتاً بر مهار چین متمرکز است، احتمالاً افغانستان و به ویژه پایگاه هوایی بگرام به دلیلی نزدیکی به خاک چین، در سیاست آتی او جایگاه ویژه‌ای خواهد داشت.

بنابراین، همان‌طور که گفته شد، تلاش طالبان برای رهایی از تنگنایی اقتصادی و انزوای بین‌المللی آن‌ها را به سمت بهبود روابط با آمریکا بکشاند. از سوی دیگر، ترامپ ممکن است به دلایلی همچون دسترسی به پایگاه هوایی بگرام، بهره‌برداری از منابع طبیعی افغانستان و دور کردن طالبان از روسیه و چین، روابط خود با طالبان را تقویت کند. این امر زمانی محتمل‌تر به نظر می‌رسد که ترامپ با رویکرد تاجر مسلک خود، حتی نیاز به استفاده از ترافندها و ادعاهای معمول درباره دفاع از حقوق بشر و آزادی زنان نیز احساس نمی‌کند.

اما از سوی دیگر، باید به این واقعیت‌ها نیز توجه داشت. ترامپ، با گرایش‌های فاشیستی و فرصت‌طلبانه‌اش که تحت شعار «اول آمریکا» به

# تجاوز به ایران؛ چهره‌ عریان امپریالیسم، صهیونیسم در غرب آسیا

در ۱۳ جون، تجاوز نظامی و غافل‌گیرانه رژیم اسرائیل بر خاک ایران، که با استفاده از طیف گسترده‌ای از طیاره‌های بی‌سرنشین، راکت‌های نقطه‌زن و جنگ الکترونیکی صورت گرفت، ضربات سنگینی را بر تأسیسات نظامی جمهوری اسلامی ایران وارد کرد. این حملات باعث کشته شدن شماری از فرماندهان سپاه پاسداران، از بین رفتن بخشی از سامانه‌های دفاع هوایی، و تخریب انبارهای سلاح و موشک‌های نظامی گردید. جنگی که دوازده روز دوام کرد، نه تنها به ساختار نظامی جمهوری اسلامی، بلکه به مردم بی‌دفاع ایران نیز آسیب‌های جانی و اقتصادی گسترده‌ای وارد نمود.

اما این جنگ، صرفاً یک رویارویی نظامی میان دو دولت نیست. آنچه در واقعیت جریان دارد، بخشی از پروژه جهانی امپریالیسم امریکاست که در تلاش برای حفظ سلطه‌اش بر غرب آسیا، از رژیم صهیونیستی به عنوان ژاندارم منطقوی بهره می‌برد. این جنگ را باید در چارچوب تضادهای جهانی میان امپریالیسم امریکا و چین/روسیه، و از همه مهم‌تر، به‌عنوان یک جنگ ارتجاعی علیه خلق‌ها و ملت‌های تحت ستم درک کرد.

## پیشینه تاریخی و سیاسی تنش‌ها

از زمان پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، جمهوری اسلامی ایران با سر دادن شعارهای ضدصهیونیستی، تلاش کرده خود را به عنوان یک نیروی ضد امپریالیستی نشان دهد. اما در عمل، برای حفظ قدرت خود بارها به قدرتهای بزرگ جهانی متوسل شده است. تقابل این رژیم با اسرائیل، بیشتر از آنکه بر اساس اصول انقلابی باشد، بخشی از بازی قدرت در سطح منطقوی بوده است. ایران برای گسترش نفوذش در منطقه، گروه‌های نیابتی را تحت عنوان «محور مقاومت» در لبنان، فلسطین، سوریه و یمن حمایت و تجهیز کرد. در مقابل، اسرائیل در دو سال اخیر، با پشتیبانی مستقیم واشنگتن، ضربات جدی‌ای بر این نیروها وارد نموده است. حمله مستقیم اخیر بر خاک ایران، نقطه اوج این رقابت و رویارویی‌ها به شمار می‌رود.

## ماهیت تجاوز امپریالیستی

امپریالیسم برای حفظ سلطه سیاسی، اقتصادی و نظامی خود، نیازمند جنگ است. تجاوز نظامی اسرائیل بر ایران نیز بخشی از پروژه امپریالیستی امریکا برای تأمین هژمونی جهانی‌اش، به‌ویژه در برابر قدرتهای نوظهور مانند چین و روسیه است. این جنگ، نه برای تأمین امنیت منطقه، بلکه برای مهار نفوذ مستقل ایران و نابودی مقاومت‌های مردمی در غرب آسیا به‌راه انداخته شده است.

ادعای امریکا مبنی بر نگرانی از برنامه هسته‌ای ایران، تنها پوششی است برای تجاوزات مستقیم. تجربه نشان داده که ایالات متحده با ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی ایران مشکلی ندارد، تا زمانی که این رژیم در مدار منافع واشنگتن حرکت کند. مخالفت اصلی زمانی آغاز می‌شود که یک دولت یا نیروی سیاسی مستقل، ولو ارتجاعی، از نظم جهانی سرمایه‌داری فاصله بگیرد.

اسرائیل؛ سگ شکاری امپریالیسم در منطقه

رژیم صهیونیستی اسرائیل از بدو تأسیس‌اش، در خدمت مستقیم پروژه‌های امپریالیستی غرب در خاورمیانه بوده است. این رژیم، با حمایت کامل نظامی و سیاسی ایالات متحده، بارها دست به جنایتهای جنگی در فلسطین، لبنان، سوریه و حالا ایران زده است؛ بدون اینکه تحت هیچ‌گونه مجازات یا

فشار جدی بین‌المللی قرار گیرد.

در واقع، اسرائیل بازوی نظامی ناتوی غرب در خاورمیانه است. بدون چنین سگ شکاری، سلطه امریکا بر منابع انرژی، بازارهای منطقه و مسیرهای استراتژیک ممکن نمی‌بود. تجاوز مستقیم بر ایران، امتداد همان سیاست استعماری‌ای است که از غزه و بیروت آغاز شده و حالا به آستانه تهران رسیده است.

## ارتجاع داخلی؛ همدستان بومی امپریالیسم

جنایات و سرکوب‌های جمهوری اسلامی در داخل ایران، موجی از یأس و سرخوردگی را در میان مردم ایجاد کرده است. اما در این میان، بخشی از اپوزیسیون ایرانی - از جمله سلطنت‌طلبان، لیبرال‌های سازش‌کار، و نیروهای وابسته - از فرصت استفاده کرده و با توجیه تجاوز اسرائیل و امریکا، خود را برای ایفای نقش در نظام «پساجمهوری اسلامی» آماده می‌سازند.

این نیروها با تحریف تضاد میان خلق و رژیم، و بزک‌کردن چهره اشغال‌گران و متجاوزان، بار دیگر نقش نوکران بومی امپریالیسم را بر عهده گرفته‌اند. آن‌چنان که در افغانستان نیز، نمونه‌هایی چون بپرک کارمل، کرزی و اشرف غنی، به پشتوانه اشغال‌گران شوروی و امریکا، بر مسند قدرت نشستند و کشور را به نابودی کشاندند.

## خلق ایران؛ قربانی اصلی این جنگ ارتجاعی

تجاوز اسرائیل و امریکا به خاک ایران، با شعارهای دروغین دفاع از دموکراسی و امنیت جهانی، تاکنون جان بیش از ۷۰۰ تن از شهروندان ایرانی را گرفته، بیشتر از ۲۵۰۰ تن را زخمی ساخته، و هزاران خانواده را آواره نموده است. زیرساخت‌های اقتصادی و نظامی آسیب جدی دیده و آرامش روانی جامعه برهم خورده است.

همان‌طور که تجربه افغانستان، لیبیا، عراق و سوریه نشان داده است، مداخله نظامی امپریالیستی هرگز به آزادی یا امنیت منجر نمی‌شود. هدف اصلی این جنگ‌ها، نابودی جنبش‌های مردمی، سرکوب نیروهای انقلابی، و بازسازی سلطه سرمایه‌داری جهانی است.

## نتیجه‌گیری

تجاوز نظامی اسرائیل و امریکا بر خاک ایران، بخشی از یک پروژه بزرگ امپریالیستی برای بازتقسیم منابع و بازارهای جهانی، حفظ سلطه نظامی غرب، و سرکوب مقاومت‌های مردمی در خاورمیانه است. این جنگ را باید هم در سطح تضاد میان قدرتهای امپریالیستی (مانند امریکا و چین/روسیه) بررسی کرد، و هم به‌عنوان تجاوزی ارتجاعی علیه خلق‌ها و ملت‌های تحت ستم.

خلق ایران، مانند خلق‌های افغانستان، عراق، فلسطین و سوریه، تنها از مسیر اتکای به نیروی مستقل خود، سازماندهی طبقاتی، و ایجاد حزب پیشاهنگ انقلابی می‌تواند از این دایره خون و ویرانی‌های رهایی یابد.

رهایی از اشغال، استبداد و سرمایه‌داری تنها از راه آگاهی انقلابی، اتحاد توده‌ها، و مبارزه قاطع با امپریالیسم و ارتجاع ممکن است.

## از نهاد پیروزی تا گره‌گاه بحران و خشم مردم علیه طالبان

با شدت کمتری برخورد می‌کنند و این نشان‌دهنده تعصب ملیتی طالبان است. دوم، طالبان هیچ‌گونه بدیلی برای کشت خشخاش ارائه نکرده‌اند، در حالی که زمین‌های زراعتی در بدخشان محدود است و بیکاری گسترده‌ای وجود دارد؛ دهقانان نمی‌توانند بدون خشخاش، معیشت خود را تأمین کنند. علاوه بر فقر، تبعیض، و فشارهای متعدد بر توده‌های مردم و دهقانان بدخشان، شکاف‌های درونی در صفوف طالبان، همراه با عوامل تاریخی و سیاسی، از دیگر دلایل ناآرامی‌ها در این ولایت‌اند؛ عواملی که بدخشان را به گره‌گاه تضادها و پاشنه آشیل امارت طالبان تبدیل کرده‌اند. این ولایت دارای ویژگی‌هایی است که آن را از سایر ولایت‌های افغانستان متمایز می‌سازد. بدخشان یکی از معدود ولایت‌هایی است که پشتون‌ها در آن ساکن نیستند. ساکنان این منطقه از ملیت‌های تاجیک، ازبک، قرغیز، هزاره، گوجر و ده‌ها گروه قومی و بومی دیگر تشکیل شده‌اند. این در حالی است که اکنون مانند سایر ولایت‌های افغانستان مقامات اصلی طالبان مانند والی در بدخشان به دست طالبان پشتون‌تبار عمدتاً از کندهار و هلمند قرار دارد.

ویژگی دیگر بدخشان این است که در پنجاه سال گذشته، پس از سقوط رژیم داوودخان، عمدتاً به‌دست نیروهای محلی اداره شده است. در دوره اول حاکمیت طالبان نیز این ولایت هرگز به‌طور کامل تحت کنترل آن‌ها قرار نگرفت. وجود معادن غنی و مسیر استراتژیک دالان واخان - که طالبان در تلاش‌اند از طریق آن یک خط مواصلاتی مستقیم با چین ایجاد کنند - اهمیت استراتژیک بدخشان را دوچندان کرده است. بدخشان با دو کشور پاکستان و تاجیکستان مرز مشترک دارد، که روابط طالبان با آن‌ها تیره است.

هرچند تاکنون پیوندی میان کشته‌شدن مولوی زیدالله، یکی از فرماندهان شبه‌نظامی مخالف طالبان در ولسوالی شهدا، با شورش در ولسوالی جرم تأیید نشده، اما گروه داعش نیز بارها حملات خونینی را در این ولایت علیه طالبان سازماندهی کرده است. به تازگی افغانستان اینترنت‌نشال ادعا کرده است که اسنادی از وزارت دفاع طالبان به دست شان رسیده که نشان می‌دهد طالبان ۴۴۰۳ نفر از افسر و کارمند خود را اخراج کرده که بیش از هزار نفر آن بدخشانی هستند.

در هر صورت، شورش‌ها و ناراضی‌های مکرر مردمی، همراه با تشدید اختلافات دورنی طالبان در ولایت بدخشان، نشان از شکنندگی حاکمیت این گروه دارد. واقعیت چهار سال گذشته نشان داده است که طالبان قادر به حل این تضادها و بحران‌ها نیستند، و هر روزه بر عمق اختلافات داخلی این گروه و اعتراض‌های مردمی علیه آنان، بخصوص در بدخشان افزوده می‌شود. در بیست سال گذشته، فساد اداری رژیم دست‌نشانده و فقر و محرومیت گسترده، جوانان این ولایت را به سوی طالبان سوق داد، امروز نیز طالبان از همان نقطه آسیب‌پذیر هستند که زمانی از آن بهره‌برداری کردند.

فقر، بی‌حقوقی، و محرومیت مردم، نبود آزادی، در کنار تبعیض سیستماتیک طالبان - نه تنها علیه توده‌های بدخشانی بلکه حتی علیه فرماندهان و سربازان تاجیک و ازبک‌تبار خودشان در بدخشان - دلیل اصلی ناراضی‌ها و نفرت مردم از این گروه است. طالبان به دلیل ماهیت ارتجاعی و ضدانسانی‌اش، هرگز قادر به حل این بحران نخواهند بود و این بحران روز‌به‌روز اختلافات دورنی طالبان و شورش مردم علیه آن‌ها را تشدید خواهد کرد.

در نظام‌های ارتجاعی چون جمهوریت دست‌نشانده و امارت قرون وسطی طالبانی، نه راه‌حلی برای فقر توده‌ها وجود دارد و نه پاسخی برای رفع

یکی از مواردی که طالبان پس از پیروزی‌شان بر رژیم دست‌نشانده در سال ۱۴۰۰ خورشیدی، بر آن مباحثات می‌کردند، آغاز سقوط والسوالی‌ها از شمال افغانستان، به‌ویژه از بدخشان بود. طالبان این حرکت را طوری تبلیغ می‌کردند که گویا جنبش‌شان سراسری است و نفوذ آنان تنها به پشتون‌ها و مناطق جنوب و شرق کشور محدود نیست، بلکه در تمام ولایت‌ها و ولسوالی‌ها حضور دارند. نکته دیگر که طالبان بر مسئله بدخشان و آغاز جنگ از این ولایت مانور می‌دادند، این بود که ثابت کنند که آن‌ها بدون حمایت پاکستان به قدرت رسیده‌اند. اما واقعیت امر این است که آغاز حملات تهاجمی طالبان از شمال، به‌ویژه از بدخشان، به این دلیل بود که رژیم دست‌نشانده در این ولایت از نظر نظامی ضعیف بود، و این ولایت کوهستانی حلقه ضعیف دولت محسوب می‌شد. این مسئله امروز در شورش‌های مکرر سال‌های اخیر نیز روشن شده و نشان می‌دهد که طالبان در بدخشان پایهی محکم ندارد و وضعیت‌شان در این ولایت شکننده‌تر از ولایت‌های دیگر است. اکنون بدخشان به پاشنه آشیل و گره‌گاه بحران و نهاد خشم و اعتراض مردم علیه امارت طالبان تبدیل شده است.

اوضاع در بدخشان برای طالبان بحرانی و خطرناک است. اکنون نه تنها طالبان در این ولایت با توده‌های مردم در تقابل قرار گرفته‌اند، بلکه اختلافات دورن گروهی آن‌ها نیز تا سرحد درگیری و تقابل پیش رفته است. گفته می‌شود صلاح‌الدین سالار، معاون استخبارات وزارت دفاع طالبان که خود اهل ولسوالی جرم بدخشان است، در رأس طالبان ناراضی محلی قرار دارد. او از حمایت تعدادی از فرماندهان محلی و عمدتاً تاجیک‌تبار، به‌ویژه فرماندهان عبدالرحمان یفتلی، فرمانده لوی طالبان در بدخشان برخوردار است. صلاح‌الدین سالار از این‌که طالبان بدخشانی به حاشیه رانده شده و بی‌صلاحیت شده‌اند، خشمگین است. او نوشته است: «خانه که صاحب‌خانه‌اش بی‌صلاحیت باشد، بیش‌تر از دیوارهایش، از درون فرو می‌ریزد.» این حرف او که در صفحه فیسبوکش منتشر شده، با حمایت گسترده‌ی طالبان محلی در بدخشان مواجه شده است. او تا کنون چندین نشست و جلسه مشورتی با طالبان محلی در بدخشانی دایر کرده است.

این در حالی است که طالبان هرگونه نشست و گردهمایی بدون اجازه مقامات شان را کاملاً ممنوع کرده‌اند. هم‌زمان با نشست اعتراضی صلاح‌الدین سالار در ولسوالی بهارک، نیروهای طالبان برای تخریب مزارع خشخاش در روستای فرغانج ولسوالی جرم با دهقانان درگیر شدند. گفته می‌شود که دهقانان با حمایت طالبان محلی با نیروهای مسلح این گروه درگیر شدند و در نتیجه‌ی تیراندازی، یک دهقان کشته شده است. مردم محل قصد داشتند جنازه این دهقان را به شهر فیض‌آباد، مرکز ولایت، انتقال دهند، اما طالبان مانع شده و در نهایت با پادرمیانی قاری فصیح‌الدین فطرت جنازه را دفن کردند.

آنچه این‌بار قضیه بدخشان را برای امارت طالبان بسیار خطرناک و پیچیده کرده، درهم‌تنیدگی سطوح مختلفی از تضادها و شکاف‌های منطقه‌ای، ملیتی و دورنی‌گروهی طالبان است. دهقانان بدخشان با حمایت طالبان محلی، دست به مقاومت زده‌اند، و در عین حال، برخی مقامات و فرماندهان ناراضی محلی از شورش مردمی و دهقانان علیه والی بدخشان و سایر مقامات مرکزی طالبان بهره‌برداری می‌کنند. اکنون این دو سطح از تضاد - یکی میان مردم و طالبان، و دیگری تضاد درون‌گروهی طالبان - یکدیگر را تقویت کنند.

دهقانان بدخشان برای ادامه کشت خشخاش دو دلیل عمده دارند: نخست، آن‌ها مدعی‌اند که طالبان در ولایت‌های همجوار چون تخار، قندوز و بغلان

## اهمیت و ضرورت تفنگ در دست انقلابیون

میلیون‌ها انقلابی به قتل رسیده‌اند. در برخی موارد دیگر، احزابی که برای دستیابی به مقامات بالاتر در دولت‌های بورژوازی تلاش کرده یا در دام‌های ضدانقلابیون افتاده‌اند، نیروهای مسلح مردمی را تسلیم کرده و ثمرات انقلاب را نابود کرده‌اند. این در حالی بوده که مردم انقلابی قبلاً مسلح شده بودند و نیروهای مسلح مردمی به شدت رشد کرده بودند.

در این صد سال، بسیاری از احزاب کمونیستی در انتخابات شرکت کرده و وارد پارلمان شده‌اند، اما هیچ‌کدام نتوانسته‌اند از این طریق دیکتاتوری پرولتاریا را بنا کنند. حتی اگر یک حزب کمونیستی اکثریت پارلمان را به دست آورد یا وارد دولت شود، این به معنای تغییر ماهیت بورژوازی قدرت سیاسی و نابودی ماشین دولتی قدیمی نیست.

طبقه حاکم می‌تواند انتخابات را بی‌اعتبار اعلام کند، پارلمان را منحل نماید یا حتی از خشونت برای سرکوب کمونیست‌ها استفاده کند. اگر یک حزب پرولتاریایی، به جای کار میان توده‌ها و مبارزه مسلحانه، تمام امید خود را به انتخابات پارلمانی ببندد، نتیجه‌ای جز به خواب بردن توده‌ها و انحراف از مسیر انقلاب نخواهد داشت.

بورژوازی می‌تواند احزاب کمونیستی را از طریق انتخابات خریداری کرده و آن‌ها را به احزاب تجدیدنظرطلب و بورژوازی تبدیل کند. آیا تاریخ نمونه‌های بسیاری از این موارد را در برابر ما قرار نداده است؟

پرولتاریا باید قدرت سیاسی را با تفنگ به دست آورد و همچنین آن را با تفنگ حفظ کند.

یک ارتش مردمی که تحت رهبری یک حزب مارکسیست-لنینیستی باشد، ستون فقرات دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود و مهم‌ترین عاملی در جلوگیری از احیای سرمایه‌داری محسوب می‌شود. با یک ارتش مردمی که از ایدئولوژی مارکسیست-لنینیستی مسلح باشد، می‌توان در هر شرایطی، هرچند پیچیده، در مبارزه طبقاتی، هم در داخل و هم در برابر تهدیدات خارجی، ایستادگی کرد و از قدرت پرولتاریا دفاع نمود.

ادامه صفحه ۱۸

تبعیض سیستماتیک می‌تواند قابل تصور باشد. این مصائب بخشی از نظام‌های طبقاتی است. طالبان هرگز نمی‌توانند این بحران را حل کنند. اما برعکس این بحران‌ها و تضادهای اجتماعی، طبقاتی و ملیتی هستند که سبب تضعیف بیشتر طالبان و زمینه را برای تقویت مخالفان آن‌ها فراهم خواهد کرد.

این امر، نهب است به همه‌ی کمونیست‌ها و انقلابیون که از انفعال، بی‌برنامه‌گی و بی‌روحیه‌گی دوری کنند و از همین اکنون برای تقویت نیروهای انقلابی تلاش نمایند. فردا که زمینه‌ی مقاومت و مبارزه‌ی میدانی بیشتری در افغانستان مساعد گردد، اگر آمادگی‌های لازم از قبل تدارک دیده نشده باشند، فرصت‌ها از دست خواهد رفت و قطعاً بار دیگر تنها نظارگر اوضاع خواهیم بود؛ نظاره‌گر چگونگی دست‌به‌دست شدن قدرت سیاسی از یک نیروی ارتجاعی به نیروی ارتجاعی دیگر، و توده‌های مردم باز هم از این دور باطل استثمار و رنج ناشی از سلطه‌ی ارتجاع و امپریالیسم رهایی نخواهند یافت.

تجربه تاریخی کمون پاریس به‌طور کامل ثابت کرده است که داشتن نیروهای مسلح انقلابی برای انقلاب پرولتاریایی و دیکتاتوری پرولتاریا از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. لنین، در بررسی تجربه کمون پاریس، به یک نظر مهم از انگلس اشاره می‌کند. او می‌گوید که در فرانسه، پس از هر انقلاب، کارگران مسلح بودند؛ بنابراین، اولین اقدام بورژواهایی که در دولت به قدرت می‌رسیدند، خلع سلاح کارگران بود.

لنین بر این باور است که در این نتیجه‌گیری انگلس، «ماهیت مسئله، همان‌طور که ماهیت مسئله دولت (اینکه آیا طبقه تحت ستم اسلحه دارد یا نه؟) به‌طور شگفت‌انگیزی درک شده است».

کمون پاریس در میانه نبردی شدید میان انقلاب مسلحانه و ضدانقلاب مسلحانه شکل گرفت. ۷۲ روز حیات کمون پاریس، ۷۲ روز شورش مسلحانه، مبارزه مسلحانه و دفاع مسلحانه بود. آنچه که وحشت شدیدی در میان بورژواهای ترس و وحشت ایجاد کرد، دقیقاً این بود که پرولتاریای پاریس تفنگ به دست گرفته بود.

اشتباه فاجعه‌بار کمون پاریس در این بود که در برابر ضدانقلاب بیش از حد نرمش نشان داد و بلافاصله به ورسای حمله نکرد. این امر به تیر فرصت داد تا نفس تازه کند، نیروهای ضدانقلابی خود را بسیج کرده و به‌طور وحشیانه‌ای به پاریس انقلابی یورش برد. همان‌طور که انگلس گفت:

«آیا کمون پاریس حتی یک روز دوام می‌آورد اگر از قدرت مردم مسلح علیه بورژواها استفاده نمی‌کرد؟ آیا می‌توانیم او را به دلیل استفاده ناکافی از آن سرزنش کنیم؟»

رفیق مائو تسه‌تونگ به‌طور خلاصه اهمیت مبارزه مسلحانه و ارتش مردمی را توضیح داده و نظر مهم را مطرح کرده است: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ می‌برآید».

او تأکید کرده است:

«بر اساس نظریه مارکسیستی دولت، ارتش اصلی‌ترین جزء قدرت دولتی است. هر کسی که بخواهد قدرت دولتی را به دست آورده و حفظ کند، باید یک ارتش قوی داشته باشد.»

انقلاب خشونت‌آمیز یک اصل جهانی در انقلاب پرولتاریایی است. احزاب مارکسیست-لنینیست باید این اصل جهانی را با قاطعیت دنبال کرده و آن را متناسب با شرایط کشورهای خود به کار گیرند.

تجربه تاریخی نشان داده است که در هر جایی که پرولتاریا و مردم تحت‌ستم قدرت را به دست گرفته و پیروز شده‌اند، این امر از طریق قدرت تفنگ انجام شده است. در این مسیر، تحت رهبری احزاب پرولتاریایی، با داده و جنگ مردمی را با بسیج وسیع توده‌ها و نبردهای پیوسته علیه امپریالیست‌ها و ضدانقلابیون پیش برده‌اند.

این حقیقت در مورد انقلاب‌های روسیه، چین، آلبانی، ویتنام، کره و دیگر کشورها بدون هیچ استثنایی صدق می‌کند. در مقابل، زمانی که احزاب پرولتاریایی تلاش نکرده‌اند نیروهای مسلح انقلابی ایجاد کنند یا از آن چشم‌پوشی کرده‌اند، انقلاب با شکست مواجه شده است. در این زمینه، درس‌های بسیار جدی و عبرت‌آموزی وجود دارد.

برخی احزاب که از مسلح شدن صرف‌نظر کرده‌اند، در برابر حملات غافلگیرانه امپریالیست‌ها و ایادی آن‌ها به‌طور ناباورانه‌ای آسیب‌پذیر شده و در نتیجه،

# اخراج جمعی مهاجرین از ایران و بازگرداندن اجباری شان به جهنم افغانستان، یک جنایت هولناک ضدبشری است!

در روزها و هفته‌های اخیر، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی ایران، با ارتکاب جنایت فاجعه‌بار و ضدانسانی، ده‌ها هزار مهاجر افغانستانی را به‌گونه‌ی اجباری، دستجمعی و تحقیرآمیز از خاک ایران اخراج کرده‌است. مهاجرینی که در طول نیم‌قرن گذشته، در پی اقتصاد ویران افغانستان و به‌ویژه در چهار سال اخیر برای گریز از جهنم «امارت طالبانی» از کشور فراری شده بودند، اکنون با زور، تهدید، خشونت و تحقیر، بدون هیچ‌گونه فرصت یا آمادگی، به افغانستان برگردانده می‌شوند.

اکثریت این مهاجرین اخراج شده از ایران، اکنون هیچ امیدي به یافتن سرپناه، کار یا زندگی در افغانستان ندارند و حتی شمار زیادی از آنان با خطر شکنجه، زندان و مرگ مواجه‌اند. هزاران خانواده با دستان خالی و در شرایطی فاجعه‌بار، پس از سال‌ها زندگی و کار شاق در ایران، به افغانستان بازگردانده شده‌اند. آنان هرآنچه را که با عرق جبین و زحمت به دست آورده و اندوخته بودند، از خانه و وسایل ابتدایی گرفته تا مدارک و سرمایه‌های ناچیز، از دست داده‌اند. بسیاری از آن‌ها فرصت جمع‌آوری حداقل دارایی‌های شان را نیز نیافتند.

این اقدام چهره فاشیستی، مهاجرستیزی و نژادپرستی جمهوری اسلامی را بیش‌تر از پیش عریان کرده است. جمهوری اسلامی پس از ضربه و تحقیر در جنگ نیابتی علیه رژیم صهیونیستی اسرائیل، برای انحراف افکار عمومی و خنثی‌سازی خشم توده‌های ایران نسبت به بیکاری، گرانی و ناکارآمدی، مهاجرین افغانستانی را آماج نفرت و سرکوب قرار داده‌است.



آنچه امروز در ایران در برابر مهاجرین افغانستانی جریان دارد، یک حرکت سیستماتیک انسان‌زدایی، تحقیر سازمان‌یافته و نسل‌کشی خاموش است. در چهار سال گذشته، رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی هزاران کودک مهاجر را از حق آموزش محروم ساخته و هزاران کارگر مهاجر را بدون پرداخت مزد و حقوق، به‌زور از ایران اخراج کرده است. آنچه جمهوری اسلامی ایران بر مهاجرین افغانستانی روا می‌دارد، بازتاب ماهیت ضدانسانی این رژیم سرکوب‌گر است. سرچشمه این فجایع، نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی است، و رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی ایران، امارت طالبان، رژیم صهیونیستی اسرائیل و حامیان امپریالیستی شان امروز در افغانستان، ایران، غزه و اوکراین جنایات هولناک و بی‌سابقه‌ای را علیه توده‌های محروم جهان مرتکب می‌شوند. این جنایات تا زمانی که این نظام ضدانسانی پابرجاست، همچنان ادامه خواهد یافت.

از سوی دیگر، امارت زن‌ستیز و بنیادگرایی طالبان، نه‌تنها هیچ آمادگی برای پذیرش مهاجرین ندارد، بلکه خود عامل ناامنی، سرکوب و فقر میلیون‌ها انسان در افغانستان است. در یک روز، بیش از چهار هزار و در یک ماه گذشته نزدیک به نیم میلیون مهاجر وارد خاک افغانستان شده‌اند. با ورد این تعداد از مهاجرین به افغانستان زیر سلطه‌ی طالبان با اقتصاد ویران، بیکاری گسترده و نبود خدمات ابتدایی، بر آمار فقر و بیکاری توده‌ها افزوده شده و فاجعه جاری در کشور دو چندان خواهد شد.

اما در دل این تاریکی، که سایه‌ی سیاه امارت طالبان بر زندگی مردم افغانستان افتاده و هیچ توان و اراده‌ای برای نجات مردم از این وضعیت ندارند، مردم ما با وجود فقر و فشارهای طاقت‌فرسا، با آغوش باز از خواهران و برادران مهاجر خود استقبال کرده‌اند. این همبستگی، نویدبخش آینده‌ای متفاوت است؛ آینده‌ای که بر بنیاد اتحاد و آگاهی توده‌ها بنا خواهد شد. برای از میان برداشتن ستم، نابرابری و استثمار، باید به توده‌های مردم تکیه کرد و آگاهی انقلابی و کمونیستی را در میان شان برد و گسترش داد. این کار ممکن است، و یکی از مهم‌ترین وظایف حزب ما و همچنان هر سازمان و فرد انقلابی است. مهاجر آواره و بی‌وطن افغانستانی، نماد انسان تحت سلطه نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی است. تا زمانی که حتی یک انسان در این سیاره خاکی احساس غربت، بی‌جایی و تحقیر داشته باشد، هیچ‌کس آزاد نیست و پایان درد و رنج بشر از جمله مهاجرت اجباری، تنها با نابودی نظام سود و سرمایه ممکن است.

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۸ جولایی ۱۶۰۲۰۲۵ - ۱۶۰۴ سرطان

# فلسطین زخم ناسور بر پیکر بشریت!

به خاطر ضربه زدن به سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) تحت رهبری یاسر عرفات و همچنان جنبش‌های سکولار و ملی فلسطین از جریان اسلامی مانند حماس حمایت کردند.

اکنون رژیم فاشستی نتانیاهو به صورت خاص و رژیم اسرائیل به صورت عام برای دوام و بقای ننگین‌شان تلاش می‌کنند و می‌خواهند که هرگونه مقاومت و ایستادگی خلق فلسطین از میان برود. در آن سو، خلق فلسطین برای حفظ حیاتش راه جز ایستادگی و نابودی رژیم فاشستی اسرائیل در پیش رو ندارد. در یک طرف جنگ، جنبش صهیونیستی اشغالگر و استعمارگر قرار دارد که دوام و بقای خود را در کاهش و تضعیف و از پادآوردن ساکنان بومی فلسطین می‌داند و در طرف دیگر جنگ خلق فلسطین قرار دارد که برای دوام و بقایش راهی دیگر ندارد، جز ایستادن و نابودی دشمنش یعنی اسرائیل. این مامول ممکن نیست، مگر این که خلق عرب و یهود فلسطین تحت رهبری حزب پیشاهنگ انقلابی برای نابودی صهیونیسم و حامیان امپریالیستی‌اش بسیج شوند تا عرصه مقاومت از سلطه ارتجاع اسلامی خارج گردد.

## اسرائیل پایگاه امپریالیسم در خاورمیانه

اسرائیل یک کشور و ملت جعلی است که توسط امپریالیسم انگلیس و آمریکا در خاورمیانه به منظور پایگاه نظامی مورد استفاده قرار می‌گیرد. یهودیان از سراسر اروپا، روسیه و آمریکا بر اساس بینش صهیونیستی و حمایت امپریالیستی در فلسطین گرد آورده شده‌اند. اسرائیل از همان ابتدای تشکیل با سلب مالکیت زمین از فلسطین‌ها و آواره کردن آن‌ها از خانه‌های‌شان بیش از نصف خاک فلسطین را از ساکنان بومی‌اش تصفیه کرد. در طول ۷۵ سال گذشته رژیم اشغالگر اسرائیل با نسل‌کشی و دزدیدن و تصاحب زمین‌های فلسطینی‌ها سه چهارم خاک فلسطین را تصاحب کرده است.

در ۷۵ سال گذشته فلسطین اشغالی یک از میلیتاریزه‌ترین منطقه جهان است که توسط ارتش اسرائیل با پیشرفته‌ترین تجهیزات و تسلحات و بمب هسته‌بی کنترل می‌شود. اسرائیل مهم‌ترین پایگاه امپریالیسم آمریکا در جهان است. از این رو جنایات هولناک رژیم اسرائیل مورد حمایت بی‌دریغ آمریکا قرار داشته است. اسرائیل به عنوان یک پایگاه نظامی و پولیس منظوقی در یکی از مهم‌ترین نطقه حساس جهان است. این منطقه نه تنها سه قاره جهان را به هم پیوند می‌دهد، بلکه یکی از مهم‌ترین آبراه تجارتي جهان را تحت تسلط دارد. برعلاوه، خاورمیانه به دلیل دارا بودن بیش از نصف ذخایر نفت جهان، یکی از مهم‌ترین منطقه‌های استراتژیک جهان است.

نقش و جایگاه اسرائیل برای آمریکا در منطقه خاورمیانه کنترل فوق‌العاده کشورهای عربی است. اسرائیل در طول هفتاد سال عمرش به مثابه پولیس منطقه‌وی امپریالیسم آمریکا در سرکوبی جنبش‌های انقلابی خاورمیانه نقش مهم بازی کرده است. ارتش و پولیس اسرائیل نیروی نیابتی آمریکا در خاورمیانه است. اسرائیل از همان ابتدای حیاتش تا کنون به حمایت خارجی امپریالیسم وابسته بوده و در آینده نیز خواهد بود و بدون این حمایت دوام و باقی این رژیم فاشستی ممکن نخواهد بود. درنده‌خویی بی‌حد و حصر اسرائیل در مدت این هشت ماه گذشته در ویرانی شهرهای نوار غزه و کشتار مردم فلسطین قبل از همه، تلاش برای ادامه حیات خودش است.

تشدید تضاد امپریالیستی بر سر مسئله فلسطین - اسرائیل

تحولات در روابط میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی جهان در یک‌دو دهه اخیر تبعاتی بر روی زندگی و حیات مردم خاورمیانه نیز گذاشته است. عروج بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و تضعیف سلطه جهانی آمریکا و متحدان اروپایی‌اش و ظهور چین به عنوان قدرت‌های بزرگ جهانی و سربلند کردن

نزدیک به هشت ماه از تجاوز نظامی اسرائیل به نوار غزه می‌گذرد. تجاوز لجام‌گسخته شهرهای این باریکه را به تیله از خاکستر و ویرانه کامل مبدل کرده است. تا اکنون بیش از ۳۵ هزار نفر در اثر این قتل عام بی‌رحمانه کشته و صدها هزار نفر دیگر زخمی و مفقود شده‌اند. سازمان بهداشت جهانی از یک وضعیت «فاجعه‌بار»، قحطی وحشتناک و فروپاشی سیستم کادر درمان در این باریکه هشدار داده است. آمار کسانی که در نوار غزه از گرسنگی جان باخته‌اند به بیش از صدها نفر می‌رسد. به اساس آمار سازمان غذای جهانی ۲.۲ میلیون نفر جمعیت غزه «با میزان شدید ناامنی حاد غذایی» روبه‌رو هستند. به گفته این سازمان «وضعیت گرسنگی، گرسنگی شدید و قحطی» محصول «محدودیت‌های گسترده اسرائیل بر ورود و توزیع کمک‌های انسان‌دوستانه و کالاهای تجاری، جابه‌جایی بیشتر جمعیت و همچنین تخریب زیرساخت‌های مهم غیر نظامی است». گرسنگی دادن و جابه‌جایی کردن اجباری جمعیت غزه در کنار ریختن بمب‌ها بر سر مردم در شهرهای نوار غزه ابزار نسلی‌کشی و منکوب کردن خلق فلسطین توسط ارتش فاشستی اسرائیل است. اکنون بیشتر از دو هفته از حمله ارتش اسرائیل بر رفح، آخرین شهر باریکه غزه می‌گذرد و شهروندان بی‌دفاع فلسطین جای برای فرار ندارند. هرچند به ظاهر رژیم اسرائیل آزادی‌گروگان‌ها را توجیه حمله خود بر نوار غزه کرده است. اما در حقیقت نابودی خلق فلسطین هدف آن است تا خلق فلسطین دیگر هرگز قادر به دوباره برخاستن نباشد.

در طول ۷۵ سال گذشته، ارتش اسرائیل نسل‌کشی، دزدیدن و سلب مالکیت فلسطین‌ها از زمین و اجازه‌ندادن به برگشت پناهندگان، محاصره و گرسنگی‌دادن و تحقیر خلق فلسطین ادامه داده است. این جنایت هولناک همواره با حمایت همجانبه امپریالیسم آمریکا و سایر قدرت‌های امپریالیستی اروپا همراه بوده است. درندگی و خون‌آشامی صهیونیست‌ها در فلسطین اشغالی به خصوص در نوار غزه آن‌قدر عریان و بی‌پرده انجام می‌شود که حتی امپریالیسم آمریکا در مواردی ناچار به لگام‌کشیدن این دست‌آموز خودش می‌شود. ریاکاری و غداری امپریالیسم آمریکا در جنایت بر خلق فلسطین در این است که از یک طرف به خاطر جلوگیری از رشد نارضایتی جهانی علیه اسرائیل و حمایت برله خلق فلسطین قطع‌نامه شورای امنیت سازمان ملل متحد را ویتو نکرد، اما از طرف دیگر کمک تسلیحاتی چندین میلیارد دلاری را به اسرائیل برای ادامه نسل‌کشی فلسطین‌ها و تجاوز به رفح ادامه داده است.

هدف امپریالیسم آمریکا و رژیم فاشستی اسرائیل در طول این مدت منکوب کردن خلق فلسطین بوده است تا توان دوباره برخاستن و ایجاد مزاحمت را برای اسرائیل نداشته باشد. در مقابل، سرسختی و پایداری بی‌مانند خلق فلسطین منبع الهام برای میلیون‌ها انسان در بند در کره زمین شده است، ولی رشد و عروج جنبش‌های اسلامی افراطی مانند حماس به ایستادگی خلق فلسطین ضربه زده و باعث کم‌رنگ شدن حمایت جهانی از خلق فلسطین و برعکس سبب توجیه جنایت بیشتر صهیونیسم و امپریالیسم بر خلق فلسطین شده است.

هرچند دو نیروی فوق ارتجاع یعنی صهیونیسم و بنیادگرایی اسلامی در مقابل هم قرار گرفته‌اند، اما این فقط ظاهر امر است. زیرا اولاً رژیم صهیونیستی و باداران امپریالیستی‌اش قبل از رشد بنیادگرایان حماس و جهاد اسلامی به تجاوز، نسل‌کشی و دزدیدن زمین‌های فلسطین‌ها دست زده بودند. نکته دیگر، اینکه ایجاد رژیم جعلی اسرائیل بر یک بخش از قلمروی اعراب و مسلمان یکی از مهم‌ترین عامل انگیزه و رشد جریان افراطی اسلامی در خاورمیانه بوده است. البته فراموش نشود که سال‌ها امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها

دوباره امپریالیزم روسیه و ظهور قدرت‌های منطوقی مانند ایران و عربستان در خاورمیانه، مهمترین این تحولات است. تحولات جدید در خاورمیانه به‌ضرر اسرائیل و امپریالیزم آمریکا تکامل کرده‌است. جمهوری اسلامی ایران امروز با حمایت از گروه‌های نیابتی‌اش در منطقه میدان جنگ را علیه اسرائیل داغ نگه داشته‌است. هر قدر تشدید تضاد میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی بیشتر گردد، تهدیدهای ناشی از کشورهای اسلامی منطقه و گروه‌های اسلامی مانند حزب الله و حشدالشعبی در عراق و حوسه‌های یمن و جمهوری اسلامی ایران بر اسرائیل تشدید خواهد شد. بسیار از کشورهای ارتجاعی عربی در اثر فشار و تهدید آمریکا ناگزیر به سکوت در قبال مسایل فلسطین شده‌اند. تضاد و دشمنی با ایران یکی از عوامل دوری کشورهای مانند عربستان و امارت متحده عربی از موضوع فلسطین است. اکنون چین و روسیه بیشترین نفخ را از جنگ اسرائیل و فلسطین می‌برند. این در حالی‌ای که هزینه مالی و تجهیزات نظامی اسرائیل همزمان با کمک مالی و تسلیحاتی اوکراین بر دوش امپریالیزم آمریکا سنگینی می‌کند. بنابراین هر قدر جنگ در خاورمیانه طولانی شود، امپریالیزم روسیه و چین از آن نفع خواهند برد و امپریالیزم آمریکا زیان خواهد دید. رابطه آمریکا با اسرائیل دوسویه‌است. تضعیف اسرائیل، سبب تضعیف سلطه و نفوذ آمریکا در خاورمیانه خواهد شد و همین‌طور افول قدرت جهانی آمریکا بیشتر باعث آسیب‌پذیری و خطر نابودی اسرائیل خواهد شد.

بر علیه امپریالیزم و صهیونیزم را به‌جنگ و مقاومت ارتجاعی فروکاسته‌است. هر چند به‌ظاهر تضاد میان دو قطب‌بندی ارتجاعی در منطقه یعنی اسرائیل و حامیان آمریکایی و اروپایی‌اش از یک‌طرف و جمهوری اسلامی ایران و گروه‌های محور مقاومت (حزب‌الله، حماس، حشدالشعبی و حوسه‌ها) به‌حمایت روسیه و چین، تضاد عمده‌دیده می‌شود. اما در حقیقت امر تضاد میان ملیت‌ها و توده‌های تحت‌ستم خاورمیانه و قدرت‌های امپریالیستی و مزدوران داخلی‌شان، تضاد عمده است.

دولت و ارتش اسرائیل علاوه بر جنایت و نسل‌کشی خلق فلسطین، عامل اصلی جنگ افروزی و تجاوز به‌سایر کشورهای خاورمیانه و کشورهای عربی نیز می‌باشند. اسرائیل به‌حمایت امپریالیزم آمریکا و سایر قدرت بزرگ اروپایی بارها جنگ‌های با کشورهای عربی داشته‌است. اسرائیل بارها به‌خاک این کشورها تجاوز نموده و بخش از مناطق این کشورها را اشغال نموده‌است. صحرای سینا در مصر و بلندی‌های جولان بخش از خاک سوریه در جنگ ۶ روزه و هم‌نیتور خاک اردون و لبنان توسط ارتش و نیروهای اسرائیل اشغال شده است. قتل عام مردم آواره فلسطین در اردوگاه صبرا و شتیلا یکی دیگری از جنایت اسرائیل در خاک لبنان بوده‌است.

اما اکنون اسرائیل در انزوای بی‌سابقه جهانی قرار گرفته‌است. تظاهرات میلیون‌ها نفر در شهرهای جهان و ده‌ها دانشگاه در آمریکا در محکومت رژیم اسرائیل و دفاع از خلق فلسطین آغاز تحولات بزرگ در نگرش مردم جهان



نسبت به‌مسایل اسرائیل و فلسطین است. اکنون پرونده جنایت و نسل‌کشی اسرائیل در دادگاه بین‌المللی لاهه توسط بعضی از کشورها تعقیب می‌شود. تظاهرات و مخالفت گسترده علیه نتانیاهو در داخل اسرائیل هم در جریان است. ارتش اسرائیل روحیه جنگی‌اش را در مقایسه با هشت ماه قبل از دست داده‌است. شکاف داخلی در رژیم اسرائیل بر سر جنگ غزه روبه‌فزون‌تر است. نتانیاهو تحت فشار متحدین تندرو کابینه‌اش قرار دارد. هدف این بخش از کابینه اسرائیل نابودی کامل حماس و حزب الله است و نیز خواهان حمله به تأسیسات نظامی ایران است. از طرف دیگر، نتانیاهو تحت فشار افکار عامه در درون جامعه اسرائیل قرار دارد و برای رهایی اسیران خواهان توقف جنگ است. جنگ غزه رابط اسرائیل را با کشورهای عربی که در حال عادی‌شدن به‌پیش می‌رفت، آسیب زده‌است.

## جنگ افروزی اسرائیل در خاورمیانه

شکل‌گیری و موجودیت اسرائیل به‌عنوان مهم‌ترین پایگاه امپریالیزم، تضاد و دشمنی عمیق در خاورمیانه به‌وجود آورده‌است. هر چند به‌ظاهر گفته می‌شود که تضاد میان یهودیان ساکن اسرائیل و اعراب فلسطین و سایر کشورهای عربی و مسلمان، تضاد عمده در منطقه‌است. اما واقعیت امر این است که اسرائیل به‌عنوان پولیس امنیتی در سرکوب خلق عرب در طول ۷۶ سال گذشته نقش بازی نموده‌است. مسلم است در هر جا که ستم باشد، در آنجا مقاومت نیز سر بلند می‌کند. جنگ و مقاومت خلق فلسطین و سایر کشورهای عربی در اثر نبود نیروهای انقلابی و کمونیست و رشد جریان تندرو اسلامی به‌حمایت جمهوری اسلامی ایران عملاً مقاومت برحق خلق عرب

حمله به قنولسگری ایران در دمشق تلاش مذبحانه اسرائیل برای کشاندن پای امپریالیزم آمریکا در جنگ با ایران و گروه‌های نیابتی آن است. حملات مشکی و پهادی تلافی‌جویانه ایران بر اسرائیل در شب چهاردهم اپریل، بیانگر تغییر مهم در معادلات خاورمیانه است. هدف عمده اسرائیل از گسترش جنگ در خاورمیانه در حقیقت کشاندن پای ایران و آمریکا در جنگ و انحراف توجه جهانی به جنایت اسرائیل در غزه است. برعلاوه ضربه به جمهوری اسلامی ایران به عنوان حامی گروه‌های درگیر نیابتی حزب الله لبنان، حشد شعبی عراق و حوسه‌ها در یمن است.

## رژیم اپارتاید اسرائیل محصول سرمایه‌داری - امپریالیستی است، اما کمونیست‌ها خاورمیانه نوین خواهند ساخت

جنایت و نسل‌کشی اسرائیل در نوار غزه به گونه عریان و بی‌پرده انجام می‌شود که حتی نهادهای سرمایه‌داری مانند «دادگاه بین‌المللی کیفری لاهه» برای بازداشت نتانیاهو و آوو گالانت وزیر دفاع اسرائیل در کنار رهبران حماس اسماعیل هنیه، یحیی سنوار و محمد ضیف حکم بازداشت صادر کرده است. این امر در حال صورت می‌گیرد که حمایت و دفاع جهانی از خلق به خاک و خون کشیده شده غزه و فلسطین امروز روبه‌گسترش است. همزمان با این مجمع عمومی سازمان ملل متحد روز جمعه، دهم می پیش‌نویس قطع‌نامه‌ای را با ۱۴۳ رأی مثبت به تصویب رساند که فلسطین را واجد شرایط عضویت در این سازمان می‌خواند. تا کنون سه کشور اروپایی ناروژ، اسپانیا و ایرلند، فلسطین را به رسمیت شناخته‌اند. هرچند این امر تا عضویت کامل فلسطین در سازمان ملل فاصله دارد و از آن گذشته عضویت فلسطین در سازمان ملل نیز از دوردن خلق فلسطین کم نخواهد کرد. اما یک مسئله واضح است و آن اینکه فشارهای جهانی بر آمریکا و اسرائیل روبه‌فزونی است، طوریکه نهادهای سرمایه‌داری نیز اکنون مانند گذشته به‌طور مطلق در اختیار و تحت سلطه آمریکا قرار ندارد. خاورمیانه نقاط پر آشوب، بی‌ثبات و گره‌گاز تضادهای مهم جهانی است. تجاوز لجام‌گسیخته اسرائیل بر خاک غزه و فلسطین در طول هشت ماه گذشته همبستگی گسترده جهانی برای خلق فلسطین به وجود آورده است و امپریالیزم آمریکا و صهیونیزم بیشتر از هر زمان دیگر در افکار عامه جهان

منفرد و منزجر گردیده‌اند. مسئله فلسطین و اسرائیل امروز سنگ محک برای سقم و صحت بسیار از موضع‌گیری جریان‌های سیاسی به‌خصوص احزاب انقلابی و کمونیست در جهان است. سکوت مرگ‌بار بسیاری از به‌اصطلاح نهادهای مدنی در قبال اسرائیل و عدم محکومت آن، نشان از موضع لیبرالی و پروامپریالیستی آن‌ها دارد. گویا نمی‌خواهند که حمایت‌های نهادها و کشورهای امپریالیستی را از دست بدهند. سازمان‌ها و گروه‌هایی که به‌هر دلیلی در مورد تجاوز بی‌رحمانه و نسل‌کشی مردم غزه به‌دست ارتش اسرائیل سکوت نموده‌اند، چگونه می‌توانند ادعای مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی خواهانه داشته باشند، چه رسد به اینکه ادعای چپ و کمونیست بودن داشته باشند.

حمایت گسترده جهانی از مردم غزه و فلسطین روبه‌گسترش است. رژیم اپارتاید اسرائیل هر روز بیشتر از گذشته در گرداب جنگ غزه و بحران داخلی و مخالفت‌های فزاینده جهانی فرو می‌رود. نابودی کامل حماس آن‌گونه که نتانیاهو آن را هدف خود تعیین کرده است حتی به‌فرض عملی شدن آن قادر به حل بحران این رژیم نخواهد بود. زیرا هدف اصلی اسرائیل نابودی و آواره کردن کامل ملیت فلسطین است.

رژیم اسرائیل بر مبنای ایدئولوژی صهیونیستی و حمایت امپریالیزم شکل گرفته است و همیشه در خدمت آن‌ها بوده و خواهد بود. راه بیرون رفتن از شرایط دهشتناک که امپریالیزم و صهیونیزم و بنیادگرایی اسلامی بر خلق فلسطین رقم زده‌اند، سرنگونی رژیم صهیونیستی اسرائیل و قطع حمایت امپریالیستی از آن است. تا زمانی که رژیم اپارتاید اسرائیل که مظهر سفاکی و درنده‌خویی در ۷۵ سال بوده است، وجود داشته باشد، خلق فلسطین و اعراب و یهودیان منطقه از این دهشت بی‌پایان رهایی نخواهند یافت. این رژیم ضد بشری فقط با نابودی و سرکوب اراده خلق فلسطین دوام خواهد یافت. اسرائیل نمونه تپیک از جهان وارنه است که امپریالیزم برای غارت جهان و توده‌های زحمتکش جهان به آن نیاز دارد. اما خلق زحمتکش جهان به‌دنیای نوین نیاز دارد. دنیایی که در آن برده‌گی انسان‌ها به‌اشکال مختلف آن، دیگر وجود نداشته باشد و همچنان شرایط عینی چنین برده‌سازی از میان رفته باشد. این گونه جهان هم ممکن است و هم مقدور. حزب ما برای چنین جامعه و جهان می‌رزمند و استراتژی مبارزاتی و مشی سیاسی آن در برنامه حزب به‌صورت روشن مدون گشته است.



## در خط مقدم انقلاب: مصاحبه اختصاصی با سخنگوی حزب کمونیست هند (مائوئیست)

جنگ مردم در هند به عنوان یکی از مهم‌ترین مبارزات انقلابی در جهان شناخته می‌شود. این جنگ که به عنوان بزرگ‌ترین تهدید امنیت داخلی هند از سوی دولت هند شناخته می‌شود، حزب کمونیست هند (مائوئیست) نیرویی پیشرو است که با خصوصی‌سازی منابع طبیعی، استثمار کارگران و ترویج برنامه هندوتوا (Hindutva) نارندرا مودی مبارزه می‌کند.

در یک مصاحبه اختصاصی، با سخنگوی حزب، امرت، عضو کمیته مرکزی و مسوول روابط بین‌الملل حزب کمونیست هند (مائوئیست) درباره شرایط منحصر به فرد هند، تلاش‌ها برای ساختن جامعه‌ای جدید در مناطق چریکی و دیدگاه‌های آن‌ها در مورد مسائل مهم جهانی، از جمله ماهیت چین و ظهور قدرت‌های امپریالیستی جدید صحبت کردیم.

چند وقت است که حزب کمونیست هند (مائوئیست) در جنگ مردم هند درگیر است و وضعیت این درگیری در حال حاضر چگونه است؟

این سوالی اساسی برای انقلاب هند است. برای پاسخ به این، باید پنج دهه به عقب بازگردیم. تاریخ جنگ مردم در هند به دوران پرهیاهوی انقلاب فرهنگی بزرگ پرولتری در دهه ۶۰ میلادی باز می‌گردد، که به عنوان یک دهه پرتنش شناخته می‌شود. در این دوران، دو رهبر برجسته و پیشرو از جریان‌های ما—رفقا چارو مزومدار و کانه‌های چاترجی—در روند به‌کارگیری مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم (MLM) به شرایط خاص هند و مبارزه و افشای ریزویونیسم جدید و قدیمی حزب کمونیست هند (CPI) و ریزویونیسم جدید حزب کمونیست هند (مارکسیست) (CPI (M)) ظهور کردند.

قیام بزرگ نگرالباری که توسط رفیق چارو مزومدار در ماه مه ۱۹۶۷ رهبری شد، در آن زمان به عنوان «رعد بهار در هند» توسط حزب کمونیست چین (CPC) اعلام شد و به عنوان ندای انقلاب برای انقلابیون شناخته شد. تحت رهبری انقلابی رفقا چارو مزومدار و کانه‌های چاترجی، هزاران نفر از اعضای حزب‌های سابق (CPI)(ML)(PW) و MCCI از ریزویونیسم جدید کنگره جدا شدند و به آن‌ها پیوستند. رفیق چارو مزومدار حزب کمونیست هند (مارکسیست-لنینیست) را تشکیل داد و رفیق کانه‌های چاترجی مرکز کمونیست (مائوئیست) (MCC) را تشکیل داد. این دو معلم بزرگ مارکسیست تحلیل طبقاتی از جامعه هند انجام دادند و استراتژی سیاسی انقلاب دموکراتیک جدید هند را پایه‌گذاری کردند.

استراتژی سیاسی حزب ما انقلاب مسلحانه دهقانی و تصرف قدرت سیاسی در سطح منطقه‌ای است. استراتژی نظامی حزب ما جنگ مردم درازمدت (PPW) است. طبق این استراتژی، ما مناطق روستایی را به عنوان مناطق پایگاه خود می‌سازیم، جایی که دشمن نسبتاً ضعیف است و سپس به تدریج شهرها را که دژهای نیروهای دشمن هستند محاصره کرده و تصرف می‌کنیم.

طبق نظریه جنگ مردم درازمدت رفیق مائو، سه مرحله برای تصرف قدرت دولتی وجود دارد. در حال حاضر، انقلاب هند در مرحله «دفاع استراتژیک» قرار دارد.

دولت هند از دهه‌ها پیش سعی در حذف حزب کمونیست هند (مائوئیست)

از طریق عملیات «گرین هانت» داشته است. وضعیت فعلی این عملیات چیست؟

باید اذعان کرد که قبل از شروع عملیات گرین هانت، حرکت انقلابی هند قبلاً تحت سرکوب و کمپین‌های سرکوب شدید قرار گرفته بود. حزب‌های پیشین ما، (CPI)(ML)(PW) و MCCI، از زمان آغاز قیام مسلحانه بزرگ نگرالباری، تحت سرکوب فاشیستی دولت واکنش‌گرای هند قرار گرفتند. اولین کمپین ضد شورش، «عملیات استیپل‌چیس» در دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و کمپین‌های سرکوب‌گری مختلفی در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی اجرا شد. با ادغام دو جریان انقلابی، حزب جدید ما، CPI (مائوئیست)، در سال ۲۰۰۴ تشکیل شد. از آن زمان، دولت هند این حزب را بزرگ‌ترین تهدید امنیت داخلی کشور اعلام کرده است. از آن زمان، دولت هند عملیات‌های ضدشورش طولانی‌مدتی چون سالوا جودوم، سندرا، عملیات گرین هانت، عملیات سامان و در اوایل سال ۲۰۲۴، دولت هند یک عملیات نظامی جدید به نام «عملیات کاگار» (جنگ نهایی) را آغاز کرد که بخشی از طرح ضد حمله استراتژیک سوراچکند واکنش‌گرایانه است. تمامی این کمپین‌ها جزئی از «جنگ کم‌فشار» هستند که استراتژی امپریالیست‌های آمریکایی برای سرکوب جنبش‌های مردم در سطح جهانی است.

عملیات گرین هانت برای ۱۰ سال طول کشید و پس از کمین مینپا که در آن تعداد زیادی از نیروهای پلیس مرکزی نابود شدند، بازنگری شد. سپس عملیات جدیدی به نام سامان در مه ۲۰۱۷ آغاز شد. دولت هند عملیات سامان را با دوره زمانی پنج ساله برای از بین بردن مائوئیست‌ها در کشور اعلام کرد. عملیات سامان در اکتبر ۲۰۲۲ بازمینی شد و طرح جدید ضد حمله استراتژیک سوراچکند آغاز شد. در حال حاضر، پایگاه‌های عملیاتی جلو (FOBs) در حال ساخت هستند و امنیت در سراسر مناطق جنبش انقلابی شدت یافته است.

حکومت نارندرا مودی چه تفاوتی با دولت‌های قبلی دارد؟ حزب کمونیست هند (مائوئیست) و PLGA چگونه تغییرات تحت رهبری مودی را تجربه کرده‌اند؟

بله! رژیم فعلی که تحت رهبری نارندرا مودی است، با دولت‌های قبلی تفاوت دارد. حزب ما به این نتیجه رسیده است که فیودالیسم هند، فیودالیسم مبتنی بر کاست است و برهمنیسم ایدئولوژی آن است. تمامی دولت‌های قبلی نمایندگان طبقات حاکم هند بودند که شامل فیودالی‌ها و بورژوازی خریدار بودند و ایدئولوژی آن‌ها چیزی جز برهمنیسم نبود. اما شکل فعلی دولت هند، طبق درک حزب ما، فاشیسم هندوتوا برهمنی است که تحت رهبری RSS و BJP قرار دارد. در حال حاضر، نارندرا مودی رهبر اصلی فاشیسم هندوتوا است و او ده سال است که نخست‌وزیر هند بوده است. دولت فعلی BJP قصد دارد هند را به یک «هند-راشتر» (کشور هندو) تبدیل کند که چیزی جز فاشیسم بورژوازی-فیودالی کمپرادور نیست.

دولت BJP حتی اجازه نمی‌دهد که «دموکراسی رسمی» کار کند و به تدریج حملات خود را با هر روزی که می‌گذرد تشدید می‌کند.

هند تحت رهبری مودی تاریخچه‌ای از سرکوب اقلیت‌های دینی و قومی دارد،

هم به صورت فیزیکی و هم از نظر بیانی. موضع حزب شما در این باره چیست؟

این نه شووینیسیم هندی، بلکه شووینیسیم هندو است. بله، شما کاملاً درست می‌گویید که دولت مودی در حال تحقیر اقلیت‌های دینی و قومی و قطبی‌سازی جامعه است. حزب ما بر این باور است که اقلیت‌های دینی، به ویژه جوامع مسلمان، قبایل، افراد دالیت و زنان، به عنوان شهروندان درجه دو زندگی می‌کنند و نیاز دارند که در برابر شووینیسیم هندو که توسط دولت مودی اجرا می‌شود، برای رهایی خود متحد شوند. هدف حزب ما سازماندهی این اقشار در جنگ مردم برای رهایی آن‌ها است. دولت کنونی سیاست‌های هندووتای خود را که ترکیبی از کاستی‌گرایی و قوم‌گرایی است، با کارگزاری در خدمت منافع امپریالیست‌ها، بورژوازی بوروکراتیک کمپرادور و زمین‌داران تلفیق کرده است. حزب BJP از دین به عنوان ابزاری قدرتمند

شما به گذشته عملکردهای حزب ما اشاره کرده‌اید که خط چپ‌روی ماجراجویانه «انهدام دشمن طبقاتی» را به عنوان تنها راه موفقیت در انقلاب کشاورزی هند دنبال می‌کرد. ما این اشتباه را اصلاح کرده‌ایم. ما اصول مارکسیستی اتحاد کارگر و دهقان را می‌پذیریم. حالا به سوال شما برمی‌گردیم. هند یک کشور کشاورزی است. دهقانان اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. دهقانان همچنین اکثریت اعضای حزب، PLGA، سازمان‌های توده‌ای انقلابی و کمیته‌های مردمی انقلابی را تشکیل می‌دهند. به این ترتیب، دهقانان بخشی از ابعاد اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی جنگ مردم جاری هستند. تمامی سران کمیته‌های حزب، میلیشیاها و ارگان‌های قدرت دولتی مردم در سطح محلی دهقان هستند. در حال حاضر، اکثریت در PLGA رفقای دهقان قبیله‌ای هستند که گردان‌ها، شرکت‌ها و هنگ‌ها را هدایت می‌کنند.



برای حفظ قدرت و ایجاد تفرقه در جامعه استفاده می‌کند. با استفاده از این ابزار مذهبی، BJP توده‌ها را از مسائل واقعی منحرف می‌کند. تقدیس معبد رام در ائیودیا در تاریخ ۲۲ ژانویه ۲۰۲۴ نمونه‌ای کامل از این است که چگونه توده‌ها از بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شدیدی که کشورمان با آن‌ها مواجه است، منحرف می‌شوند.

حزب ما با اصول سکولاریسم، حق آزادی مذهب، آزادی بیان و تنوع فرهنگ‌ها، زبان‌ها، عادات غذایی و غیره ایستاده است. در حالی که فاشیسم هندووتا علیه تمامی این ارزش‌های دموکراتیک است.

اگرچه راه زیادی تا موفقیت در مبارزه با پدرسالاری باقی است، حرکت انقلابی و جنبش زنان انقلابی تغییرات قابل توجهی در وضعیت زنان در مناطق پایگاه‌های گوریلا به ارمغان آورده است.

در خلال قیام نگرالباری در دهه ۱۹۶۰، دهقانان زمین‌داران بزرگ را کشتند و زمین‌های آنان را تصاحب کردند. دهقانان چه نقشی در حزب (CPI (Maoist و مبارزه کنونی ایفا می‌کنند؟

وضعیت فقر و فلاکت. مبارزات مردم در کشور وضعیت واقعی را نشان می‌دهد.

مودی از دین به عنوان ابزاری برای منحرف کردن مردم از شرایطی که اکثریت وسیع آن‌ها در آن زندگی می‌کنند، استفاده کرده است. در این مسیر، او تنوع کشورمان را به نام هندووتا تضعیف کرده است. برای زرد کردن کشور، او به قانون اساسی هند که وعده حکومتی سکولار به مردم هند داده است، حمله می‌کند. دولت مودی خانه‌های جوامع مسلمان را تخریب می‌کند. به نام «حفاظت از گاو»، مسلمانان، دالیت‌ها و ایدیواسی‌ها را در روز روشن مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد. سخنان تفرآمیز از طریق کانال‌های رسانه‌ای اصلی که توسط دولت حمایت می‌شوند، پخش می‌شود.

تمام صحبت‌ها در مورد تبدیل هند به «سومین اقتصاد بزرگ» یک فریب بزرگ است. کشور شاهد رشد بیکاری است. در واقع، پارامترهایی که دولت برای ادعای «رشد» در اقتصاد به کار می‌برد، حتی توسط اقتصاددانان

بورژوازی نیز پذیرفته نمی‌شوند. به‌عنوان مثال، رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) کشور. انتقاد این است که اندازه‌گیری GDP با سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های خارجی اشتباه است. دولت به اعضای بورژوازی بوروکراتیک-کمپرادور مانند آدانی و آمبانی کمک می‌کند. جامعه هند شاهد شکاف عمیقی در همبستگی اجتماعی است که بر اساس دین و کاستی توسط فاشیسم هندووتا ایجاد شده و به‌طور عمدی برای خدمت به طبقه کمپرادور داخلی و اربابان امپریالیستی آن انجام می‌شود. توسعه فناوری سنگین، سود را به سرمایه‌داران هم‌پیمان می‌رساند که به امپریالیست‌ها خدمت می‌کنند، در حالی که بیش از نیمی از جمعیت در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. هند به سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی، واردات فناوری و کالاهای سرمایه‌ای وابسته است. هند هیچ ویژگی از امپریالیسم ندارد و نمی‌توان آن را «امپریالیستی» نامید. هند هنوز یک کشور نیمه‌مستعمراتی و نیمه‌فیودالی است.

هند یکی از اعضای سازمان همکاری‌های شانگهای است. ارزیابی شما از این همکاری که شامل روسیه، چین، برزیل و آفریقای جنوبی است، چیست؟

نظر شما درباره مفهوم «چین سوسیالیستی» و «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی»، که توسط دولت چین، فعالان، احزاب و روزنامه‌نگاران ترویج می‌شود، چیست؟

چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ دیگر یک کشور سوسیالیستی نبوده است. حزب ما معتقد است که چین از سال ۲۰۱۴ به یک کشور سوسیال-امپریالیستی تبدیل شده است. «سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی» چیزی جز ادعای دروغین طبقه حاکم امپریالیستی کنونی چین نیست. برخی از رفقا درک روشنی از ویژگی‌های امپریالیستی که چین در فرایند احیای سرمایه‌داری به آن دست یافته است ندارند. در سال ۲۰۱۷، حزب ما یک سند با عنوان «چین، یک قدرت سوسیال-امپریالیستی جدید: بخشی از سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی جهانی» منتشر کرد که تحلیل ما را از چین توضیح می‌دهد. بدون توجه به ارقام و آمار، سیاست‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی طبقه حاکم چین به وضوح امپریالیستی هستند.

چین به همین دلیل نه یک کشور سوسیالیستی و نه کمونیستی است. چین یک کشور سوسیال-امپریالیستی است. شواهدی که این موضوع را اثبات می‌کند شامل رشد سرمایه‌داری انحصاری و الیگارش‌های مالی است. سرمایه به شکل گسترده‌ای انباشت می‌شود. سرمایه مالی حاکم است. چین در حال سرمایه‌گذاری در تمام نقاط جهان است. چین در حال رقابت با ایالات متحده برای هژمونی جهانی است. چین در کنار روسیه، ائتلاف‌هایی همچون سازمان همکاری‌های شانگهای و BRICS را رهبری می‌کند و در تلاش است تا جهان را مجدداً تقسیم کرده و مواد خام و بازارها را استثمار کند.

چین امروز با چین زمان مائو چه تفاوتی دارد؟

مائو حزب کمونیست چین را رهبری می‌کرد و حتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا انقلاب سوسیالیستی را ادامه می‌داد، از جمله از طریق انقلاب فرهنگی پرولتاریایی بزرگ (GPCR). (GPCR) یک دستاورد بزرگ مائو بود. این یک مبارزه سیاسی نظری و یک اوج عظیم از توده‌های انقلابی بود. هدف GPCR ادامه انقلاب در تمام زمینه‌های ساختار به‌منظور پیشرفت سیستم اقتصادی سوسیالیستی به سمت ساخت یک جامعه کمونیستی بود. هدف آن، حذف کامل امکان بازسازی طبقات برچیده‌شده در انقلاب دموکراتیک نوین (طبقات بزرگ زمین‌دار و بورژوازی بوروکراتیک کمپرادور که به امپریالیسم خدمت می‌کردند) و ادامه دیکتاتوری پرولتاریا با جلوگیری از تلاش‌های طبقات

دشمن برای بازگرداندن سرمایه‌داری بود.

GPCR همچنین هدف فوری برای پایان دادن به ریویونیسم و استفاده از قدرت توده‌ها در مبارزه‌ای بر اساس خط توده‌ای به‌منظور حذف رهروان «سرمایه‌داری» مستقر در رهبری و سازمان حزب داشت. این یک مبارزه طبقاتی پیچیده علیه رهروان «سرمایه‌داری» بود و ادامه‌ای در چین از مبارزه جهانی علیه ریویونیسم مدرن بود. این می‌توانست تا مدت ده سال از بازسازی سرمایه‌داری جلوگیری کند. به‌دلیل عوامل داخلی و برخی عوامل خارجی، سرمایه‌داری در نهایت بازسازی شد. امروز چین یک کشور سوسیال-امپریالیستی است.

آیا معتقدید که لحظه کنونی برای چپ جهانی یک نقطه عطف حیاتی است؟

نیروهای انقلابی هرگز در یک دو راهی قرار نگرفته‌اند، چه در دوران پس از مرگ استالین در اتحاد جماهیر شوروی، چه پس از مرگ مائو در چین، یا زمانی که تحت تأثیر ریویونیسم شوروی و ریویونیسم دنگ قرار گرفتند. وقتی خروشچف و گروه ریویونیست در میانه دهه ۱۹۵۰ به قدرت رسیدند، هدف آن‌ها بازسازی سرمایه‌داری بود. چین در آن زمان در حال ساخت سوسیالیسم بود. حزب کمونیست چین تحت رهبری رفیق مائو تسه‌تونگ یک مبارزه نظری علیه ریویونیسم مدرن خروشچف انجام داد، که به عنوان «مباحثه بزرگ» در جنبش کمونیستی بین‌المللی شناخته شد.

کشورهای اروپای شرقی مانند یوگسلاوی به ریویونیسم خروشچف پیوستند و از مسیر ساخت سوسیالیسم خارج شدند. مائو همچنین تحلیلی ارائه داد که چرا اتحاد جماهیر شوروی نتوانست به ساخت سوسیالیسم ادامه دهد. مائو از اتحاد جماهیر شوروی درس‌هایی گرفت و آن‌ها را در چین به کار برد. حزب کمونیست چین تحت هدایت او خواستار انقلاب فرهنگی پرولتاریایی بزرگ شد که ده سال در برابر بازسازی سرمایه‌داری مبارزه کرد. بعد از آن، زمانی که دنگ به رهبری حزب کمونیست چین و دولت مردم چین رسید، او یک ضدانقلاب را برای بازسازی سرمایه‌داری رهبری کرد. از آن زمان به بعد، هیچ پایگاهی برای سوسیالیسم در جهان وجود ندارد.

سرمایه‌داری در هر دو کشور به دلیل حل‌نشده بودن تناقض میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم بازسازی شد. این فرایند مبارزه است که در آن جامعه از فیودالیسم به سرمایه‌داری، سپس به سوسیالیسم و در نهایت به کمونیسم پیش می‌رود. همه کشورهای جهان باید این درس‌ها را برای انجام یک انقلاب موفق بیاموزند. احزاب پرولتری که این درک را دارند در حال تلاش برای انجام انقلاب در شرایط خاص کشورهای خود هستند.

آیا نکته دیگری برای اضافه کردن دارید؟

در پایان، می‌خواهم از طرف حزب‌مان همبستگی خود را با جنگ‌های مردم در حال انجام، جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و مبارزات ضدامپریالیستی در سراسر جهان ابراز کنم. از همه این نیروها می‌خواهم که در فعالیت‌های انقلابی برای ریشه‌کن کردن امپریالیسم از زمین و برقراری سوسیالیسم و سپس کمونیسم در سراسر جهان با هم متحد شوند. زمان آماده است. بیایید شجاعانه عمل کنیم. بیایید به پیروزی دست یابیم. کارگران همه کشورهای جهان، متحد شوید!

برای اسرائیل اما مسئله کمی متفاوت است. سوریه همیشه برای اسرائیل تهدیدی بوده و این تهدید تا تجزیه و تضعیف کامل سوریه ادامه خواهد داشت. اشغال مناطق استان درعا در جنوب غرب سوریه، نابودی تأسیسات و تجهیزات نظامی، و حمایت از مناطق کردنشین در شرق و دروزی‌ها در استان السويدا، همگی در راستای تجزیه و تضعیف هرچه بیشتر سوریه قرار دارد.

هئیت تحریرالشام برادران ناتنی حماس است و همانطور که رشد حماس و بنیادگرایی اسلامی در فلسطین برای اسرائیل تهدید است، تحکیم قدرت هئیت تحریرالشام- هرچند که منجر به سرنگونی یکی از دشمنان اسرائیل (رژیم اسد) شده باشد- در آینده می‌تواند مانند حماس برای اسرائیل تهدید آفرین باشد.

## سوریه فعلی و آینده در انتظار این کشور است

پیامدهای احتمالی سلطه تحریرالشام بر بخش‌هایی از خاک سوریه می‌تواند این کشور را به سمت جنگ داخلی بی‌پایان و هرج و مرج سیاسی ویرانگر سوق دهد و فقر و آواره‌گی مردم سوریه را بیشتر از گذشته تشدید کند. سلطه یک حکومت بنیادگرایی اسلامی بر مردم سوریه شرایطی به وجود خواهد آورد آنچه رژیم جمهوری اسلامی در چهل سال گذشته در ایران و در سه سال گذشته، طالبان بر سر مردم افغانستان آورده‌اند. هئیت تحریرالشام نماینده طبقاتی بورژوا -کمپرادوری وابسته به امپریالیسم جهانی است که منافع‌شان در تضاد با منافع اکثریت خلق سوریه قرار دارد.

سوریه اکنون بیش از هر زمان دیگر (جنوری ۲۰۲۵) وضع مبهم و پیچیده دارد. هنوز مناطق وسیع از خاک سوریه در اشغال نیروهای اشغالگر امپریالیستی آمریکا است که از گروه‌های کردی در شرق سوریه حمایت می‌کند. بخش وسیعی از شمال سوریه در تصرف نیروهای ترکیه است و این کشور از گروه نیابتی خود تحت نام «ارتش ملی سوریه» علیه شبه نظامیان کردی حمایت می‌کند. هرچند نیروهای امپریالیسم روسیه از بسیار مناطق و شهرهای سوریه خارج شده، اما تعداد از این نیروها همچنان در پایگاه هوایی حمیمیم در لاذقیه و پایگاه دریایی در طرطوس حضور اشغال‌گرانه خود را حفظ کرده است. بعد از سقوط رژیم اسد و قدرت‌گیری گروهی تحریرالشام اسرائیل مناطق حائل میان سوریه و بلندهای جولان را اشغال کرده است و بر متصرفات‌اش در خاک سوریه افزوده است. در این میان تا کنون فقط نیروهای نظامی سپاه قدس ایران و گروه‌های تحت حمایت شان مانند حزب الله لبنان از سوریه خارج شده‌اند.

اوضاع آشفته خاورمیانه و سوریه نمونه بارز از جهان‌وارونه سرمایه‌داری-امپریالیستی است. امپریالیسم خونخوار جهانی و ارتجاع مزدورشان مردم سوریه را به عمق فقر، فلاکت و آواره‌گی سوق داده‌اند. مردم افغانستان پیش از هر مردم دیگر جهان با درد و رنج توده‌های مردم سوریه احساس همذات‌پنداری و همدردی دارند. زیرا نه تنها افغانستان مانند سوریه در نتیجه تجاوز و اشغال امپریالیسم شوروی و آمریکا و نوآکران بومی‌شان به ویرانه تبدیل گشت و مردم آن آواره شدند؛ بلکه مانند سوریه اکنون یک گروهی افراطی اسلامی بر مردم آن حکومت می‌کنند و مردم این کشور را از حقوق اولیه‌شان محروم کرده است. سرنگونی یک رژیم مزدور هم در سوریه و هم در افغانستان زمان می‌توانست شکوهمند باشد که به دست مردم این کشورها سرنگون می‌شدند و در اثر آن یک انقلاب واقعی یعنی انقلاب دموکراتیک طراز نوین بر مبنای مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم به وقوع می‌پیوست. انقلابی که در تداوم خود توده‌های مردم را به سمت جامعه سوسیالیسم و کمونیسم رهنمون می‌کرد.

## چرا هر حادثه طبیعی در افغانستان به یک فاجعه

### انسانی بزرگ بدل می‌شود؟

اعلامیه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به دفاع از مردم زلزله‌زده شرق کشور

زلزله‌ی مرگبار روز یکشنبه ساعت ۱۱ و نیم در مناطق کوهستانی جنوب شرقی کشور، ولایت‌های کنر، ننگرهار و لغمان را به شدت تکان داد. زلزله‌ای با قدرت ۸ ریشتر که در اثر آن تاکنون بیش از یک‌هزار نفر کشته و سه‌هزار تن دیگر زخمی گردیده‌اند. این یکی از مرگبارترین فجایع طبیعی ده سال اخیر در افغانستان است. تنها در ولایت کنر، ده‌ها قریه و صدها خانه به طور کامل با خاک یکسان شده و هزاران انسان بی‌خانمان گردیدند.

افغانستان هفتمین کشور زلزله‌خیز جهان و سومین کشور آسیب‌پذیر از حوادث طبیعی است. در افغانستان هر بار یک فاجعه طبیعی به یک قتل‌عام انسانی تبدیل می‌شود. این نه صرفاً طبیعت، بلکه نظام‌های سیاسی ارتجاعی و ضدانسانی در افغانستان است که مرگ را بر مردم تحمیل می‌کنند. طالبان امروز و جمهوری دست‌نشانده دیروز، هیچ‌گاه برای نجات جان و بهبود زندگی مردم برنامه و اراده نداشته‌اند. آنها تنها مرگ، جهل، سرکوب و تباہی را بر جامعه تحمیل کردند. مردم در افغانستان مجبور اند در خطرناک‌ترین نقاط زلزله‌خیز، با خانه‌های گلی و بدون کمترین معیار ساختمان سازی زندگی کنند. هیچ برنامه‌ای برای پیشگیری وجود ندارد و هیچ سازوکار مؤثر برای کمک‌رسانی پس از حادثه دیده نمی‌شود. در ولسوالی‌های کنر، پس از ریزش کوه، راه‌ها مسدود شدند و مردم با دست خالی و امکانات ابتدایی، کودکان و زنان را از زیر آوار بیرون می‌کشیدند، در حالی که طالبان تنها به صف کردن مردم برای نماز میت و «نماز زلزله» بسنده کردند! حتی به داکتران زن اجازه ندادند بیماران زن را تداوی کنند و این زنان زخمی در سکوت جان سپردند.

آری! طالبان نیرویی نیستند که مردم افغانستان انتظار کمک از آنان داشته باشند، بلکه خود عامل فاجعه‌اند. محیط زیست و طبیعت زیر سلطه نظام‌های ضدانسانی و بنیادگرا، از منبع حیات به ابزار مرگ تبدیل شده است. زلزله، خشک‌سالی، سیلاب‌ها و ده‌ها بلای دیگر طبیعی در افغانستان به مرگبارترین شکل رخ می‌دهد، زیرا ساختار سیاسی - اقتصادی کشور بر پایه غارت، عقب‌ماندگی و استبداد بنا شده است. حاکمان مزدور و ارتجاعی هرگز به فکر جان مردم نیستند. فقر، بی‌سوادی، خانه‌سازی‌های فرسوده، نبود آگاهی و نبود زیرساخت، همه محصول مستقیم سلطه‌ی طبقاتی و سیاسی این نظام‌های ضدانسانی است.

رفقا و مردم افغانستان!

نباید اجازه داد طالبان با دعا و فریب، خون هزاران زحمتکش افغانستانی را بپوشانند. ما باید این حقیقت را افشا کنیم: این مرگ طبیعی نیستند، این قتل‌عام سیاسی است که توسط طالبان به‌عنوان نمایندگان نظام منحط نیمه‌فئودالی - نیمه‌مستعمره بر مردم افغانستان تحمیل شده است.

کمونیست‌های راستین افغانستان باید در پیشاپیش طبقات و توده‌های کارگر و دهقان افغانستان این حقیقت را با صراحت مطرح کنند: سرنگونی سلطه امپریالیسم و ارتجاع و پایان دادن به ویرانگری آنان فقط از طریق برپایی انقلاب دموکراتیک نوین بر اساس استراتژی جنگ طولانی خلق ممکن و میسر است. جنگ خلق که میلیون‌ها توده به ستوه آمده را بسیج می‌کند تا برای دفاع از زندگی و آینده خود در مقابل دشمنان طبقاتی‌شان برخیزند. این امر بدون افشاگری سیاسی ممکن نیست. انقلابیون و کمونیست‌ها باید با جسارت اعلام کنند که قاتلان واقعی هزاران قربانی زلزله کنر، ننگرهار و لغمان طالبان‌اند و نجات مردم افغانستان تنها در گرو نابودی طالبان، سایر نیروهای ارتجاعی و حامیان امپریالیستی شان است.

زنده باد ایستادگی و مقاومت در برابر ارتجاع سپاه طالبانی!

زنده باد خلق زحمتکش افغانستان!

پیش به سوی انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیسم!

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

۱۱ سنبله ۱۴۰۴

[www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)

[sholajawid2@protonmail.com](mailto:sholajawid2@protonmail.com)

[www.facebook.com/Sholajawid](https://www.facebook.com/Sholajawid)

